

پیش سخن

تاریخ در واقع ، علم کشف رویدادهای به وقوع پیوسته در جامعه های گوناگون و شناخت نهادهای متفاوت و ساخت یا ساختواره های اجتماعی است . رویدادهای گذشته حیات انسانی به لحاظ موضوعی ، اجتماعی و فرهنگی . اقتصادی و سیاسی هستند ، به لحاظ زمانی ، هر واقعیت تاریخی متعلق به دوره ای مشخص و شرایط منبث از آن است . افزون بر این ها ، هر جامعه ای دارای ویژگی هایی است که از دگرگونی های درونی و دادوستدها و تعامل و گفت و گوهای برونی ، نشأت گرفته است . از این رو ، جامعه ها ، جماعت ها ، فرهنگ ها ، پاره فرهنگ ها و تمدن های متعدد به وجود آمده و هیچ گاه ، هیچ یک از آنها کاملاً منزوی و جدا از هم نبوده اند .

تاریخ ایران را می توان ، به لحاظ مکانی ، سرگذشت مردمی دانست که در سرزمینی گسترده - که بعدها «ایران زمین» نامیده شد و پشته یا فلات یا نجد ایران (به مساحت ۲/۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع) بخشی از آن به شمار می رفته است - زندگی خود را آغاز کرده اند .

ایران زمین یا سکونتگاه ایرانیان از شرق ، تا رودسند و کوه های پامیر و کرانه های سیر دریا ؛ از غرب ، تاجلگه های میان رودان (= بین النهرین) و



آسیای صغیر ؛ از شمال ، تادریای خوارزم و بلندی های قفقاز و رود کورا؛ و از جنوب ، تا آن سوی خلیج فارس و دریای عمان ، ادامه داشته است . از این سرزمین وسیع ، اکنون ، تنها $1/648/000$ کیلومتر مربع باقی مانده که مساحت کشور ایران است .

این سرزمین طی قرون و اعصار ، دگرگونی های طبیعی و جغرافیایی بسیاری یافته است . اما به لحاظ زمانی ، از دیرباز ، تاریخ ایران به هفت دوره تقسیم شده است که در هر دوره سلسله هایی بر بخش هایی از آن فرمانروایی کرده اند . این هفت دوره عبارت است از : (۱) دوره پیش از تاریخ ، از آغاز زندگی انسان در این سرزمین پهنور تا تشکیل منسجم ترین پادشاهی ایران (=مادها)؛ (۲) دوره باستان ، از پادشاهی مادها تا چیرگی اعراب بر ایران و پذیرش اسلام در میان ایرانیان (عصر مادها و هخامنشیان ، سلطه اسکندر و سلوکیان ، عصر اشکانیان (=پارت ها)، عصر ساسانیان ؛ (۳) دوره اسلامی ، از فتح ایران تا پایان خلافت عباسیان در بغداد (دوره خلفای راشدین و بنی امیه و نهضت ها و حکومت های ایرانی و امیران منطقه ای و سلطنت ترکان غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی ؛ (۴) تاریخ میانه ، از حمله مغول تا استقرار سلسله صفوی (ایلخانان و حکومت های منطقه ای ملوک الطوائف ، تیموریان ، آق قویونلو

و قراقویونلو (؛ ۵) تاریخ جدید ، از آغاز عصر صفویان تا حمله افغان ها و نیز دوره افشاریه و زندیه ؛ ۶) تاریخ معاصر ، از تشکیل سلسله قاجاریه تا انقلاب مشروطیت و نیز کودتای ۱۲۹۹ ش و مقدمات تشکیل سلطنت پهلوی ؛ و ۷) تاریخ کنونی ایران ، از وقوع کودتای سیاه و تمهیدات برای سلطنت جدید و دوره پادشاهی سردار سپه و محمدرضا شاه تا وقوع انقلاب اسلامی ملت ایران .

فصل اول

۱. خاستگاه نخستین

با رویش گیاهان و درختان در محدودهای که بعدها «ایران زمین» نامیده شد ، «حیات» و زندگی جانوران از دوران سوم زمین شناسی آغاز گردید . در دوران چهارم ، جانورانی انسان نما پیدا شدند و نخستین نشانه های زندگی انسان کنونی - اگر متعلق به دوران چهارم یخ بندان ، شناخته شود - از ۷۵/۰۰۰ سال قبل از میلاد (دوره کهن سنگی یا حجر قدیم) آغاز شده و با عبور از عهد انتقالی ۱۰/۰۰۰ سال قبل از میلاد (میانه سنگی یا حجر وسطی) و دوره تازه تر ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد ، (نوسنگی یا عصر باران یا حجر جدید) به عصر فلزات رسیده و با گذر از دروه مس (۵۰۰۰ ق.م) و مفرغ (۴۵۰۰ ق م) و آهن (۱۴۵۰ ق . م) اندک اندک به مرز عصر تاریخی نزدیک شده است . در روند این دوران طولانی ، انسان های ساکن در این سرزمین گسترده ، زندگی خود را با خوردن میوه و ریشه درخت و گوشت خام و برخی از حشرات آغاز کرده و پس از شناخت رمز شکار حیوانات و آتش ، به پختن غذا پرداخته به مرور ، به تولید انواع خوراک و پوشاک ، و سکونتگاه های نخستین دست یافته اند .

انسان های آن روزگار به تدریج از زندگی در شکاف کوه ها و غارها و پناهگاه های طبیعی در دشت و درختستان ها دست کشیده و به دوره جدید قدم نهاده و پس از اختراع خشت و آجر ، خانه های کوچک ساخته اند.

۲. فرهنگ ها(و تمدن ها) ی کهن

از پنج هزار سال قبل از میلاد ، زندگی غارنشینی و دشت نشینی متحول شد و در پی آن ، فرهنگ ها (=تمدن ها) و پاره فرهنگ های گوناگونی پدید آمد .

در پهنه جغرافیایی دشت ها و بیابان های وسیع و کوه های مرتفع سبب می شد که مراودات و روابط میان آنها ، به سختی صورت گیرد . با این همه ، آثار متقابل فرهنگی و نوعی هماهنگی و همسانی نیز در روابط آنها مشاهده شده است . باستان شناسان درباره «ایران زمین» و ایران امروز ، به لحاظ منطقه بندی های باستان شناختی، اظهارنظرهایی کرده اند. و اندنبرگ منطقه

های باستان شناسی ایران را بدین گونه متمایز کرده است : (۱) گیلان و مازندران ؛ (۲) گرگان و استرآباد ؛ (۳) خراسان و سیستان ؛ (۴) بلوچستان و کرمان ؛ (۵) لرستان ؛ (۶) فارس ؛ (۷) خوزستان ؛ (۸) لرستان ؛ (۹) کردستان ؛ (۱۰) آذربایجان ؛ (۱۱) عراق عجم (و اندنبرگ ؛ ۱۳۴۸، ص ۸).



دکتر ملک شه میرزادی ، باستان شناس ایرانی و متخصص دوره پیش از تاریخ ایران ، منطقه های مزبور را به شرح زیر تقسیم کرده است : (۱) منطقه جنوب غرب و شمال جنوب غرب ؛ (۲) منطقه کرمانشاه و غرب ؛ (۳) منطقه آذربایجان و شمال غرب ؛ (۴) منطقه شمال ایران ؛ (۵) منطقه فلات مرکزی ؛ (۶) منطقه شمال شرق ؛ (۷) منطقه شرقی ؛ (۸) منطقه جنوب شرق ؛ و (۹) منطقه جنوب (ملک شه میرزادی ، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰-۱۰۱).

در این منطقه بندی ها ، منطقه های دیگری از « ایران زمین » را ، که به لحاظ باستان شناسی ، با منطقه های یاد شده اشتراک فرهنگی دارند، در نظر نگرفته اند.

مسئله دیگری که اهمیتی خاص دارد ، تقدم و تأخر فرهنگ ها و چگونگی پیدایش آنها در منطقه های پراکنده یاد شده است .

برخی از دانشمندان ، از جمله گیرشمن ، خاستگاه نخستین تمدن کهن ساکنان ایران زمین را در مناطق مرکزی فلات (سیالک) و در کنار رودخانه (یادریاچه خشک شده) و برخی چون برایدوود در مناطق غربی فلات (=کرمانشاه) و در کوهستان و گروهی در شمال فلات ایران (= غارهای واقع در کنار دریای مازندران) و جز اینها دانسته اند. در کاوش های باستان شناسی

آینده مسائل جدیدی مطرح خواهد شد، به همین دلیل اکنون در این باره به طور قطع نمی توان اظهار نظر کرد.

با این همه، تمدن ها یا فرهنگ های شناخته شده سیالک (کاشان)، چشمه

علی (ری)، گیان (نهادند)، آنو (مرو)، حسنلو (آذربایجان)، حصار (دامغان)،

زاغه (قزوین)، حاجی فیروز (دشت گلدوز)، مارلیک (رودبارج) و باکون (نزدیک

تخت جمشید) و جعفرآباد و شوش (خوزستان) از هزاره ششم تا چهارم قبل از

میلاد، چگونگی زندگی مردم آن روزگار و حتی ارتباطات آنها را با یکدیگر

(سیالک و شوش، و شوش و موهنجودارو) و نیز آثار مدنیت «سومری و بابلی

و عیلامی و کاسپینی ها» را بر یکدیگر نشان می دهند. در درون منطقه (غرب

ایران زمین) امپراتوری عیلامی را می نمایاند که یکی از معتبرترین تمدن های

باستانی بشر بوده است. این امپراتوری «در نهایت گسترش تاریخی خود از

اوایل هزاره سوم تا اواسط هزاره اول قبل از میلاد بخش بزرگی از مناطق

غربی و جنوبی سرزمین امروزی ایران را در برمی گرفت» و به گونه ای

می توان «سرزمین های خوزستان، فارس و بخش هایی از استان های کرمان

و لرستان و کردستان را» در زمره ایلام [= عیلام] دانست (یوسف زاده،

۱۳۷۰، ص ۱).

در این دوران که حیات اجتماعی پدرسالاری ، اندک اندک جای خود را به نظام مدرسالاری می داد و تقسیم کار اجتماعی ، مطرح می شد ، و مردم به شهرنشینی رو می آوردند و زبان و هنر و زبان شناسی و جهت یابی و پاره ای باورهای مذهبی ظاهر می شد ، بزرگ ترین رویداد تاریخی آسیا ، یعنی کوچ «آریایی ها» به سوی سرزمین های غربی و جنوب غربی این قاره آغاز شد .

۳. کوچ آریایی ها و ادغام تاریخی - فرهنگی

بر پایه نظریه های باستان شناسان و پژوهشگران دوران پیش از تاریخ ، مردم حد جنوبی سیر دریا (سیحون) ، در زمانی که به مرحله زندگی مبتنی برشکار رسیده بودند، به فکر کوچ و اسکان در سرزمین های جدید افتادند . در هزاره سوم قبل از میلاد ، گروه هایی از آنان از راه شمال دریای خزر ، به سوی اروپا مهاجرت کردند. برخی از آنان به احتمال زیاد به قفقاز رفتند و بازگشت هایی هم در این کوچ روی های بوده است.

درمیان هزاره سوم ، گروه های دیگری به سوی سرزمین کاسپین ها سرازیر شده اند- که گویا چندان درخور توجه نبوده است - اما ، از پانصد تا هزار سال بعد ، به دلایل گوناگون و از جمله به منظور دست یابی به مراتع

مناسب و همین طور به سبب فشار و کشمکش های اقوام شمالی منطقه ، مهاجرت های دیگری هم از دو سوی دریای خزر وهم زمان به سوی سرزمین های جنوبی مانند سیستان (= سگستان) و هند صورت گرفته است .

مهاجران جدید سرزمین خود را ائیرینه وئجه (=سرزمین ویژه آریایی) نام نهادند و آنهایی که به سوی هند رهسپار شده بودند، اقامتگاه خود را آریاورته (= میهن آریایی) نامیدند .

پروفسور ریچارد فرای نوشته است :

«آریایی که تقریباً به معنی « اشراف یا سالار» است گویا نامی بوده است که بر همه مردمی که به لهجه یا زبان های شرقی هند و اروپایی سخن می گفته اند ، اطلاق می شده است . این مردم در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد مهاجرت کردند و سرزمین های واقع در میان گنگ و فرات را جایگاه خویش ساختند» (فرای ، ۱۳۶۸، ص ۲).

این سرزمین پربرکت (= ایران شهر) که به مرور ، ائیرنا (=آریانا) و ایران نامیده شد ، به سبب داشتن وسعتی بیش از ایران کنونی ، گاه در متن های ایران شناسی ، به زبان انگلیسی ، به نام ایران بزرگ یا ایران بزرگ تر و به زبان فرانسه ایران برونی یا خارجی از آن یاد شده است.

مهاجران آریایی و ساکنان کهن «ایران زمین» در مسیر تاریخی ادغام های اجتماعی و فرهنگی ، پاره ای از خصیصه ها و پاره فرهنگ های یکدیگر را پذیرفتند . باورهای آنان در یکدیگر اثر گذاشت و در روند پدید آمده ، اندک اندک جامعه جدیدی به وجود آمد و هم زمان با پیدا شدن شهرها و رشد نظام پدرسالاری ، و تحول در حیات اجتماعی ایالت ها (=قوم ها) و پدید آمدن نوعی منازعات درون جامعه ای ، مقدمات هم بستگی های حکومتی شکل گرفت . طایفه های گوناگون آریایی تحت رهبری «دهیوپد»ها و «زنتوپد»ها و «ویسپد»ها و «مانپد»ها زندگی شبانی خود را به مرحله اقتصاد روستایی رساندند و همه آنان ، پس از تشکیل اتحادیه های قومی ، تحت اقتدار شاه (= خشایشیه) قرار گرفتند .

۴. باورهای دینی

در جامعه بزرگ پدید آمده در ایران زمین ، نبرد ساکنانش ، طبیعت و قدرت های برون جامعه ای ، حالتی را به وجود آورد که نیروهای دوگانه خوبی و سودمندی از یک سو و بدی و ویرانگری از سوی دیگر بیشتر ، مشخص و متمایز بشوند و نبرد بر دوام آنها با یکدیگر انواع داوری های ما بعدالطبیعی را پدید آورد .

در نظام هستی اهوره مزدا به مثابه خیر مطلق و روشنایی و اهریمن به مثابه شر مطلق و تاریکی است و در درون هر انسان سپننه منیو، نفس خیر و سعادت و انگره منیو عامل گمراهی و شر است، و هر کدام جداگانه با اهورا مزدا و اهریمن ارتباط دارند و در حیات فردی و اجتماعی انسان نقش ایفا می کنند. ایرانیان در این جامعه و در رویارویی با قبایل و تیره های غیر ایرانی (= انیران) هویت و هستی مستمر معنوی و اخلاقی خود را پاسداری می کنند. حالت مذهبی پدید آمده، حاکی از گرایش های آریایی است اما چنین می نماید که اعتقادات پیش از مهاجرت خود را نیز، کم و بیش، به یادگار نهاده اند.

گیرشمن در این باره نوشته است:

«دین ابتدایی آریایی مبتنی بر شرک که در آن همه قوای طبیعت پرستیده می شوند، نمی توانست تحت تأثیر خدایان سکنه آسیایی نجد ایران قرار بگیرد. همان گونه که در یونان، یونانیان تحت تأثیر اقوام گوناگون قرار گرفتند، ایرانیان هم همین راه را رفتند. در این اختلاط نژادها که در شرف تحقق بود، دین و تمدن هم همان سرنوشت را داشته است» (گیرشمن، ۱۳۶۸، ص ۱۷۳).



دکتر عبدالحسین زرین کوب درباره درهم آمیختگی عقیدتی و انسجام جدید اجتماعی ، بر پایه باورهای دینی نوشته است:

«البته انتقال آریاهای ایرانی ، از معیشت شبانی به اقتصاد روستایی و پیوند با کشت و زمین ، نه فقط در عقاید و اساطیر بلکه در مراسم و آداب دینی قوم هم می بایست تأثیر قاطعی کرده باشد . عجب نیست که تدریجاً در مقابل خدایان بیابانی مثل میترا خدای گله ها و چراگاه ها و آپم نپات خدای آب ها ، که در نزد دو قوم هندی و ایرانی با زندگی کوچ نشینی و شبانی ارتباط داشت ، اهورا مزدای خدای « کلیم » که نظم و انضباط اقتصاد روستایی به حکمت و قدرت او حاجت داشت ، غلبه بیابد و شرک و ثنویت دیرینه را تدریجاً به سوی نوعی توحید و وحدت وجود سوق دهد » (زرین کوب ، ۱۳۶۴ ، ص ۲۸-۲۹)

درباره ریشه اعتقاد به دو قدرت (نیک و بدی) در جهان ، با توجه به وحدت و نیز پیدایش دیانت زرتشت ، گیرشمن براین عقیده است که :

« مقتضیات و شرایطی که قوم خانه نشین ایران شرقی در آن زندگی می کرد و دائماً در معرض حمله بدویان مهاجم و مخرب بود، در زرتشت این اندیشه را ایجاد کرده که جهان را دو اصل اداره می کند ، نیک و بد ، نخستین ،

شخصیتی نامش از اهورامزدا است و دوم از اراده شر اهریمن ، نشأت گرفته است . در گرد اهورامزدا موجودات الهی قرار دارند که بعضی از آنان محتملاً خدایان قدیم هستند که دراصل به صورت قوای طبیعی پرستیده می شوند نزاع بین این دو روح که نماینده مخالفت بین اندیشه وهوش است ، در پایان به فتح روح خیر خاتمه می یابد . بنابراین دوگانگی ظاهری است و آیین زرتشتی « توحیدی ناقص » می باشد « (گیرشمن ، همان ، ص ۱۷۹) .

درباره ثنویت و توحید در باورهای ایرانیان و نقش آن در دیانت زردشت و تحول آن در دوره های باستانی بسیار سخن گفته اند . کریستین سن عقیده دارد :

« تحلیل دین زردشت ، یکتا پرستی ناقص است . در این دین ایزدان بسیار وجود دارند ولی می توان گفت که همه آنها تجلیات ذات مزدا و درعین حال اراده اویند که یگانه « خواست خدایی » است . ثنویت و دوگانگی این دین یک امر ظاهری بیش نیست چه نبرد بین دو گوهر نیک و بد (دواصل جهانی) به پیروزی گوهر نیک پایان خواهد یافت « (کریستین سن ، ۱۳۴۵ ، ص ۵۰)

همو درباره تحول و تطور اعتقادات، که هم زمانی آن با تغییرات اجتماعی محسوس است، در اثر دیگر خود آورده است:

« عناصر اصلی دینی که در گاتاها دیده می شود، ظاهراً پیش از آن که زردشت به ایجاد آیین کاملاً مشخصی اقدام کند، وجود و تکامل یافته بود و

ما نمی توانیم به تفصیل و تصریح عناصر تازه ای را که او برآیین اهورایی افزوده است، معلوم داریم ولی این نکته را می توان باور داشت که او با

اندیشه فلسفی خود طبقه ای جدید از خدایان مجرد ایجاد نکرده است. علاوه

براین، اگر چه در ارباب انواع گاتایی جنبه معنوی ملاحظه می کنیم و آن ها

را چون اشباحی دور از جسمیت می یابیم، لیکن باید بدانیم که زرتشت آنها

را بدین صورت در نیاورده است، بلکه این کیفیت معلول افکار و اندیشه

های کهن است که ما از آن ها اطلاع نداریم. همین افکار و اندیشه های کهن

است که خدایان مجرد را در نظر گردندگان زرتشت قابل قبول ساخت

(کریستین سن، ۱۳۴۵ ب، ص ۴۵)

تجلی خدایی در انسان (= سپیته منیو) و دخول اندیشه های پلید (= انگره

منیو) در آدمی و نبرد دایمی میان آن دو، عالم کبیر و عالم صغیر را به هم

پیوند داده و خوبی و بدی را در سازوکارهای مادی و معنوی متحقق دانسته

است و از لحاظ اجتماعی نیز ، همین امر به صورت مردم (= آدمی یا انسان با خصلت سپیده منیو) و دیو (= آدمی با انسان با خصلت انگره منیو) در داخل جامعه و ایرانی (= مردم ساکن در ائیرنه وئجه با خصلت اهواری) و انیرانی (= مردم برون از ایران و دارای خصلت اهریمنی و نابودکنندگی) در کل جهان رویاروی هم قرار دارند و تلاش بردوامی را بنیان می نهند که سرانجام به پیروزی نور بر ظلمت ، حق بر باطل و نیکی بر بدی می انجامد و در روز رستاخیز ، نیکان را به بهشت می برد و بدان را گرفتار آتش سوزان می سازد .

فصل سوم

ایران عصر اسلامی

دیانت اسلام در سرزمین خشک و لم یزرع و دور از مدنیت های پیش رفته آن روزگار ، ظهور کرد و اعراب پراکنده و کافر و مشرک و اهل نفاق را به ایمان و اتحاد فراخواند . این امر به آسانی تحقق نیافت . غزوه های بدر و احد و خندق و خیبر و درگیری های دیگر در درون جامعه عرب ، موجب قوی شدن دین جدید در مکه و مدینه پس از هجرت (۶۲۲ م) گردید و رسول اکرم (ص) را بر آن داشت تا در سال ششم هجری ، نامه هایی به خسرو پرویز

(پادشاه ایران) و هراکلیوس (امپراتور روم) و نجاشی (پادشاه حبشه) ارسال دارد و آنان را به اسلام فرا خواند.

جذابیت دیانت توحید جدید، سهل و آسان و بی غل و غش بودن آن را از یک سو، و مراعات عدل و انصاف و دعوت مردم به مساعدت با یکدیگر و توجه به اخلاق حمیده از سوی دیگر، سبب گردید که اعراب جزیره العرب به آن بگروند و چون پایه و اساس آن آیین مقدس برگرایش های قومی و سرزمین مشخصی نهاده نشده بود، و هم چنین فتح سرزمین های آباد و با برکت بین النهرین و ایران، فقر و ناتوانی آنان را پایان می داد، پس از رحلت حضرت رسول (ص) و پدید آمدن انسجام مجدد، در سراسر عربستان اندک اندک شرایط حمله به سرزمین های دیگر در لوای توسعه اسلام پدید آمد. ناگفته نماند که اعراب، به ضعف و ناتوانی سیاسی و نظامی ایران آگاهی داشتند و این خود بر قدرت روحی و ایمانی آنان می افزود و شرایط پیشرفت و پیروزی را فراهم می ساخت.

۱. فتح ایران

خبر ضعف و انحطاط ایران را مثنی بن حارثه (رئیس طایفه بنی شیبان) به اطلاع ابوبکر صدیق، خلیفه مسلمین، رساند. اونیز خالد بن ولید را مأمور

جنگ با ایران کرد . اما ، در گذشت نخستین خلیفه پس از دو سال و سه ماه خلافت ، در سال ۱۳ ق ۶۳۵ م ، و به خلافت رسیدن عمر بن خطاب ، جریان تسخیر ایران را جدی تر کرد . خالد بن ولید که تا حیره و ابله و انبار پیشروی کرده بود ، راه شام را در پیش گرفت و فرمان دهی نیرو را به مثنی سپرد . یزدگرد سوم - که از ماجرای دست اندازی های اعراب باخبر شده بود - لشکری به سرکردگی رستم فرخ زاد برای گوش مالی اعراب اعزام کرد که این موضوع سبب ترس و وحشت اعراب شد .

اما خلیفه با تشویق و ترغیب و وعده دادن «تملک کنوز الاکاسره» ، لشکری به سرکردگی ابو عبید ثقفی به سوی ایران روانه کرد . در نخستین رویارویی ، اعراب از رود فرات گذشتند و لشکریان رستم فرخ زاد را شکست دادند . با آن که ابو عبید از پای درآمد ، اما ، مثنی و قبیله اش جنگ را ادامه دادند . سراسر دجله نیز سعد بن ابی وقاص را به سرداری سپاه اسلام برگزید . او در قادسیه فرود آمد و به آخرین گفتار مثنی بن حارثه ، گوش فراداد و منتظر ماند که پیش از حمله اعراب ، ایرانیان حملات خود را آغاز کنند .

پس از مدتی گفت و گو میان فرستادگان ایران و اعراب که بی نتیجه بود ، جنگ قادسیه آغاز شد . در آن نبرد نه تنها ایرانیان شکست خوردند ، بلکه

رستم فرخ زاد نیز به قتل رسید (۱۴ ق / ۶۳۶ م) و درفش کاویانی ایران زمین به دست اعراب افتاد و بنابراین آماده شدند که به مداین حمله کنند. پس از قتل و کشتار فراوان، غارتگری نیز آغاز شد. طبری شرح آن واقعه و غنائم «غنائم مکتسبه» را ثبت کرده و در پایان نیز به سان دیگر مورخان یادآور شده است که چیزهای دیگری نیز فرستاده شد که شرح و تفصیل آن میسور نیست.

« به غیر این، چیزها بسیار بود که فرستاده و این کتاب را قوت شرح آن نیست ».

پس از ورود لشکریان عرب به اطراف مداین، یزدگرد و زنان حرم سرا و برخی از نزدیکان او بخشی از گنج های ساسانی را برداشتند و فرار کردند و اعراب پس از زد و خوردهایی نه چندان سخت، در ماه صفر سال شانزدهم قمری (۶۳۷ م)، تکبیر گویان وارد تیسفون، پایتخت دولت بزرگ ساسانیان شدند. پس از مدتی کوتاه، جنگ جلولا، نیز به سود اعراب مسلمان پایان یافت. در سال هجدهم قمری (۶۳۹ م)، اهواز هم فتح شد. شوشتر و خوزستان در سال نوزدهم قمری (۶۴۰ م) به دست اعراب افتاد و آخرین جنگ بزرگ در نهاوند بود که فتح الفتوح نامیده شده است. با آن که

لشکریان اعزامی یزدگرد را ۱۵۰/۰۰۰ تن نوشته اند ، اما ، پیشرفت نصیب اعراب شد . هرچند در برابر پیشرفت های اعراب ، گاه در پاره ای نقاط ، ایرانیان مقاومت می کردند ، اما با قدرت تمام سرکوب می شدند و منطقه های مختلف یکی پس از دیگری زیر سلطه اعراب قرار می گرفت .

یزدگرد سوم ، که خود را به مرورسانده بود، و در پی فراهم آوردن سپاه ، حتی از ساکنان شرق ایران و « فغفورچین » هم کمک خواسته بود ، به دست آسیابانی - که طمع در لباس های زربفت او کرده بود - کشته شد و به قول ثعالبی :

« جسد این شهریار بخت برگشته را در رود مرغاب انداختند ، آب او را همی برد تا به جدولی که زریگ نام داشت به شاخه درختی گیر کرد . اسقف این شهر جسد او را از آب گرفت و در طیلسانی مشک آلود پیچیده و در باغی به مرو به خاک سپرد » (مشکور ، ۱۳۵۷ ، ص ۴۸۸) .

یزدگرد در سن پانزده سالگی به تخت شاهی نشست . در سال وقوع جنگ نهاوند او فقط بیست و چهار سال داشت و هنگامی که در مرو ، به سال ۶۵۲ م / ۳۱ق - در هشتمین سال خلافت عثمان - به قتل رسید ، سی و چهار سال بیشتر نداشت . با آن که پس از او فغفوران چین از بازماندگانش (فیروز

سوم) حمایت کردند ، اما دیگر اقبالی برای ساسانیان باقی نمانده بود و سرانجام ایران زمین در زمره سرزمین های « مفتوحه » مسلمانان درآمد و بخش های شمالی آن (خراسان بزرگ و ماوراءالنهر) نیز نتوانستند مقاومت کنند و تسلیم شدند .

۲. اسلام در ایران

با ورود اعراب مسلمانان به ایران و فرو ریختن نظام سیاسی و حکومتی ، مردم یک باره مسلمان نشدند . اسلام آوردن ایرانیان ، برخلاف آنچه نوشته اند ، همه جا به ضرب شمشیر و زور نبوده است . در پاره ای نقاط ، درگیری هایی پدید آمده است . اما ، در زمان هایی هم مردم به دلیل تحمل نکردن ظلم و ستم حکام و امیران ساسانی ، با رضا و رغبت به اسلام گرویده اند . هم چنین ، گروه های بسیاری از مردم تا چند قرن در نظام « جزیه » ، دیانت و آتشکده های خود را نگهداری کرده و به مرور، به دیانت جدید روی آورده اند . تاریخ فتوحات اسلامی نشان نداده است که آیین قرآنی با زور و قدرت

و تعذیب بر مردم تحمیل شده باشد. پذیرش حکومت و فرمان برداری با گرایش دینی، متفاوت بود.

این برداشت هرچند به طور کامل نمی تواند مورد قبول قرار گیرد، اما از نبودن فساد و پذیرش سهل دیانت جدید حکایت دارد. ایرانیان اندک اندک به اسلام، به معنای «اعتقادی» روی آوردند. گرایش آنان به دیانت و به عبارت دیگر، «پذیرش دینی» آنان، جدای از قبول یا رد حاکمیت سیاسی خلفای بنی امیه یا بنی عباس بود.

بسیاری از دانشمندان جهان اسلام، از ایران برخاستند و در رشته های علوم دینی و فقهی، آثار ارزنده ای خلق کردند. در دانش های فلسفی و تاریخ و جغرافیا و جادبیات و شعر و نیز در طبیعیات و ریاضیات به نوآوری هایی دست زدند که به آن ها در تاریخ علوم و معارف بشری ثبت شده است.

۳. خلافت و حکومت های ایرانی

عرب ها که زمام امور سرزمین های «مفتوحه» را در دست گرفتند، بی کمک و معاضدت ایرانیان، قادر به حکومت و برقراری نظم سیاسی نبودند

« از این رو ، از همان آغاز ، ایرانیان در امر حکومت و مالیه و کارهای دیوانی » نقش داشتند . لسترانج نوشته است :

« چون ایران یکباره تحت فرمانروایی مسلمانان در آمد و خلفا به اوضاع

بلاد که زیر نظر آن ها می زیست آشنا گردیدند ، اصول ایرانیان را در اداره

کردن کشور پسندیده و راه و رسم سلاطین ساسانی را در سیاست داخلی

پیش گرفتند » (لسترانج ، ۱۳۶۴ ، ص ۵۶)

این امر در دوره خلفای اموی ، به دلیل اقتباس از بیزانس و وابستگی

تمدنی به آن با آرامی ، تحقق نمی پذیرفت و حتی واکنش هایی سیاسی و

دینی در درون جامعه ایران پدید می آورد . از طرفی ، شهر نظامی کوفه

شهری نبود که مرکز حکومتی سراسر ایران زمین در آن متمرکز شود . اما ، در

دوره خلفای عباسی ، که ایرانیان خود به سرداری ابومسلم خراسانی با از میان

برداشتن مروان بن محمد آخرین خلیفه بنی امیه و جانشین کردن عبدالله سفاح

، در روی کار آوردن آنان سهم داشتند ، وضع تغییر کرد و بغداد در کنار

تیسفون ، (مرکز حکومتی ساسانیان) پایتخت شد و گویی به شیوه دیگر ،

نظام ساتراپی احیاء شد و هر منطقه از ایران زمین ، چون آذربایجان ، اران و

شروان ، گیلان و طبرستان ، جرجان و توس ، ایالت جبال ، خوزستان ، فارس

و کرمان ، مکران ، سیستان ، قهستان ، خراسان ، خوارزم ، سند و ماوراءالنهر و ایالات رود سیحون و بخش های داخلی آن ها ، به فرمان خلیفه دارای امیر و حاکم جداگانه ای بودند . این وضع ، یک پارچگی گذشته را به نوع دیگری در آورد و به قول لسترنج مملکت ساسانی « رسماً در اطاعت عباسیان باقی ماند » (همان ، ص ۲)

ایرانیان در آغاز به لحاظ حکومتی شکست خوردند اما ، از جنبه حکومت گری ، اندک اندک جای خود را در نظام سیاسی و دیوانی به دست آوردند حتی در دیوان های خلافت ، دفاتر مالی و اداری تا زمان حجاج بن یوسف ، به زبان پهلوی نگاشته می شد . در سال ۱۳۲ ق ، ابومسلم خلافت اموی را از میان برداشت و در سال ۱۹۸ ق ، طاهر ذوالیمینین بغداد ، مرکز عباسیان ، را محاصره کرد .

در فاصله این دو واقعه مهم تاریخی ، جنبش هایی بر ضد سلطه اعراب در سراسر ایران پدید آمد که مشهورترین آن ها ، قیام های اسپهبد فیروز (سنبادگبر) در ری به سال ۱۳۷ ق ، استاذسیس در خراسان به سال ۱۵۰ ق و المقنع در ماوراءالنهر ، به سال ۱۵۹ ق است که هر یک به صورتی از قدرت خلافت می کاست . هم زمان با استقلال طلبی های طاهریان ، قیام بابک خرم

دین در آذربایجان به سال ۲۰۱ ق ، قیام مازربین قارن در مازندران به سال ۲۲۴ ق و جنبش های دیگر در سیستان (= خوارج) و خراسان (حمزه پسر آذرک) و جز این ها، شرایطی پیش آورد که خلیفگان بغداد نتوانند با اقتدار تمام ، بر بخش های شرقی خلافت حکمرانی کنند .

قیام های دینی ، فرهنگی ، سیاسی و نظامی و شیوه های مبارزاتی مردم زیر عنوان « نهضت شعوبیه » ، استقلال ایران را در پی داشت و ایرانیان مسلمان با گرایش های خاصی به خاندان علی (ع) با حفظ هویت قومی خود، حکومت های مستقل ایرانی را پدید آوردند .

۴. سلسله های ایرانی (طاهریان ، صفاریان ، سامانیان ، آل زیار ، آل بویه

(نخستین خاندان حکومتی که در برابر خلافت عباسیان ، قد برافراشت ، طاهریان بود . طاهربن حسین (= ذوالیمینین) در آغاز ، هواداری مأمون را پذیرفت و در برابر لشکریان امین (به سرداری علی بن عیسی) در سال ۱۹۵ ق ، مقاومت هایی از خود نشان داد. در سال ۱۹۸ ق ، پس از چند نبرد محلی ، بغداد را محاصره کرد و پس از کشته شدن امین ، خلافت مأمون را مسلم گردانید .

طاهر حکمرانی خراسان ، خوارزم و فرغانه را ، تا سال ۲۰۷ ق ، به عهده داشت . به سبب مخالفت هایی با مأمون ، گویا خلیفه قصد عزل او را داشت که او دست از جهان شست . سپس ، پسرش طلحه ، هفت سال حکومت کرد و پس از او ، عبدالله بن طاهر به حکومت خراسان و طبرستان و ری منصوب شد . پس از درگذشت او در سال ۲۳۰ ق ، پسرش طاهر بن عبدالله به جای او نشست و پس از درگذشت او مستعین ، خلیفه عباسی ، پسر او محمد بن طاهر را به سال ۲۴۸ ق ، به حکمرانی خراسان منصوب کرد . در سال ۲۵۹ ق ، یعقوب لیث صفاری نیشابور را تسخیر کرد و با دستگیری محمد بن طاهر ، سلسله مزبور را برانداخت .

خاندان بنی دلف با آن که با مأمون سرعناد نداشتند ، اما در همدان ، از سال ۲۱۰ ق ، حاکمیت نیمه مستقلی داشتند . ابودلف تا سال ۲۲۵ ق ، حکمران منطقه بود و پس از مرگ او ، پسرش عبدالعزیز به جای او نشست و از لشکریان بغداد ، شکست خورد و پسرش - که نام دلف را داشت - در سال ۲۶۵ ق ، در اصفهان کشته شد . طرفداران او بر اتباع قاتلان شوریدند و احمد بن عبدالعزیز را به امارت پذیرفتند . معتضد خلیفه عباسی ، در سال ۲۷۹ ق ، او را مأمور کرد تا به جنگ رافع بن هرثمه - که پیشتر، از اتباع

طاهربن عبدالله بود - برود . ولی پس از پیروزی در جنگ با او در سال ۲۸۰ ق، از دنیا رفت . تنی چند از فرزندان بنی دلف - که در اصفهان قدرت داشتند - با انحلال کامل در نظام حکومتی صفاریان ، از میان رفتند .

در آن زمان ، ساکنان بخش هایی از گرجان و مازندران و رویان و دیلمان و گیلان که به دست امیران و بزرگان خاندان های عصر ساسانی - مانند باوندیان و پادوسیان و تیره های گوناگون آنان - اداره می شد ، یکی از نوادگان علی بن ابیطالب (ع) به نام حسن بن زید را از ری به منطقه خود آوردند و پس از چند نبرد و پیروزی ، سلسله علویان را - به زعامت وی - در طبرستان ، روی کار آوردند . حسن پس از تسخیر گرجان و شکست لشکریان محمد بن طاهر ، و حاکمیت در سراسر سواحل دریای خزر ، در سال ۲۷۰ ق ، به جهان دیگر شتافت و برادرش محمد بن زید جانشین او شد . اما ، در جنگ با امیر اسماعیل سامانی ، شکست خورد و پس از چند روز تحمل درد و زخم ، در سال ۲۸۷ ق ، از دنیا رفت . با آن که زیدیان سال ها در طبرستان و گرجان ، قیام کرده بودند ، اما نتوانستند در برابر سامانیان مقاومت کنند .

صفاریان یکی از خاندان های تهی دست (رویگر) اما ، با همت و میهن دوست سیستانی بودند که برای استقلال ایران برخاستند. یعقوب بن لیث - که از عیاران و جوان مردان سیستان بود - در سال ۲۵۳ ق، هرات را تسخیر و کرمان را ضمیمه قلمرو خود کرد . در سال ۲۵۷ ق ، موفق ، خلیفه عباسی ، امارات بلخ و طخارستان و سیستان و سند را به یعقوب تفویض کرد . او به حکومت های طاهریان و علویان پایان داد و با تصرف فارس ، عزم جنگ با خلیفه کرد و به بغداد لشکر کشید ، اما در این نبرد به سال ۲۶۲ ق ، شکست خورد و به خوزستان شتافت . او همواره ، اندیشه جبران شکست را در سر می پروراند ولی به سال ۲۶۵ ق ، از دنیا رفت و برادرش عمرو لیث جانشین او شد و پس از صلح با خلیفه ، امارت خراسان و فارس و اصفهان و سیستان و سند و کرمان به او تفویض شد . از سال ۲۷۱ ق ، عمرو نیز با خلیفه معتضد اختلاف هایی پیدا کرد که در زمان معتضد خلیفه ، کدورت ها بر طرف شد . او به دستور خلیفه ، عازم جنگ با امیر اسماعیل سامانی شد . با آن که اسماعیل او را از این کار بر حذر داشت ، اما نپذیرفت و در آن جنگ به سال ۲۸۷ ق ، اسیر و به دستور اسماعیل به بغداد فرستاده شد . در آغاز خلافت ، در سال ۲۸۹ ق مکتفی کشته شد . با آن که پس از او طاهربن محمد بن عمر و

خلف بن احمد (پسر بانو دختر عمرلیث) و نیز طاهر بن خلف بن احمد و تنی چند از صفاریان که گاه حکمرانی سیستان را داشتند، اما در برابر سامانیان نتوانستند موقعیت سیاسی ممتازی کسب کنند.

سامانیان که نسب خود را به بهرام چوبینه می رساندند، در قرن دوم قمری مسلمان شدند. زمانی که مأمون در خراسان بود، فرزندان اسد بن سامان را گرامی می داشت چنان که عامل خلیفه در سال ۲۰۴ ق، حکمرانی سمرقند را به نوح، فرغانه را به احمد، هرات را به الیاس، و چاچ را به یحیی واگذار کرد. این چهار برادر بر ماوراءالنهر و بخشی از خراسان، حاکمیت یافتند. پس از نوح، قلمرو او میان یحیی و احمد تقسیم شد. پس از الیاس، هرات نصیب پسرش محمد بن الیاس شد و چون احمد از دنیا رفت پسرش نصر جای او را در سمرقند گرفت و برادرش اسماعیل را به حکومت بخارا فرستاد. با پدید آمدن کدورت میان دو برادر، امیر اسماعیل همواره حرمت برادر را رعایت می کرد و پس از درگذشت نصر در سال ۲۷۹ ق، سراسر ماوراءالنهر تحت حاکمیت اسماعیل درآمد. پس از شکست عمرولیث صفاری در سال ۲۸۷ ق، خراسان ضمیمه قلمرو سامانیان شد و گرگان و طبرستان نیز پس از مدتی به آن افزوده شد. امیر اسماعیل در برابر نفوذ ترکان در ماوراءالنهر، از

خود شایستگی نشان داد و بخارا را به پایتختی برگزید آن دیار به محفل علم و ادب و شعر و زبان فارسی مبدل شد .

پس از درگذشت امیر اسماعیل در سال ۲۹۵ ق پسرش احمد به جای او به امارت نشست و بست و سیستان را ضمیمه سرزمین های حکومتی خود کرد . او در سال ۳۰۱ ق در شکارگاه به دست غلامانش کشته شد و پسرش نصر ، که هشت سال بیشتر نداشت ، جانشین او شد و سی سال امارت را به عهده داشت .

مرداویج پسر زیار یکی از دلاوران گیلانی بود که پس از تصرف سرزمین های طبرستان و قزوین و همدان و دینور و قم و کاشان و اصفهان و اهواز ، لشکریان خلیفه مقتدر عباسی را شکست داد و نخستین سلسله ایرانی را پدید آورد . او که قصد برانداختن خلافت و آبادی و احیای مداین و برپایی پادشاهی به سبک ساسانیان را داشت ، در سال ۳۲۳ ق ، در حمام اصفهان به دست ترکان کشته شد و برادرش وشمگیر جانشین او شد . در زمان او نبردهایی با رکن الدوله دیلمی به وقوع پیوست که در نهاد حکومتی زیاریان ضعف و فتور پدید آورد . پس از درگذشت وشمگیر در سال ۳۵۶ ق ، پسرش بیستون (= بهستون) جانشین پدر شد و با رکن الدوله از در صلح درآمد و او

نیز در سال ۳۶۶ ق درگذشت. پس از او، برادرش شمس المعالی قابوس بن وشمگیر برگران و طبرستان سلطه یافت و نبردهای او با عضدالدوله دیلمی، نیز بر سستی بنیاد حکومتی هردو سلسله افزود. کتاب قابوسنامه به نام او و به قلم کیکاوس بن اسکندر است. او در سال ۴۰۳ ق درگذشت. منوچهر، پسرش و نوشیروان پسر منوچهر، یکی پس از دیگری، به حکومت رسیدند. اما، منوچهر اطاعت سلطان محمود غزنوی را پذیرفت و نوشیروان هم به انقیاد سلجوقیان درآمد.

در منطقه دیلمان، قوم دیگری از ایرانیان که هیچ گاه مقهور اعراب نشده بودند، به نام آل بویه قد برافراشتند و بر بخشی از ایران حکومت کردند. بویه مردی از دیلم بود که به ماهیگیری روزگار می گذراند، اما نسل خود را به بهرام گور می رساند. علی (عمادالدوله) و حسن (رکن الدوله) و احمد (معزالدوله) فرزندان او، در خدمت مرداویج بودند که اندک اندک، قدرتی یافتند و با خلیفه عباسی (راضی بالله) رابطه هایی برقرار کردند که مرداویج را خوش نیامد، اما به صلح و دوستی ختم شد.

پس از مرگ مرداویج ، برادران بر تصرفات خود افزودند و در سال ۳۲۴ ق ، معزالدوله وارد بغداد شد و خلیفه مستکفی ، با او به احترام برخورد کرد و لقب های یاد شده را به هر سه برادر اعطا کرد .

پس از چند روز، معزالدوله خلیفه را عزل کرد و پسرش مطیع الله را به خلافت برگزید . از آن پس مراسم عزاداری حسین بن علی (ع) به مثابه خواست تاریخی و حق طلبانه شیعیان ، در بغداد مرسوم شد . بصره و موصل از یک سو ، و طبرستان و گرگان از سوی دیگر ، ضمیمه قلم رو آل بویه شد .

پایتخت آل بویه شهر شیراز بود . اتحاد سه برادر موجب پیشرفت آنان گردید . پس از مرگ عماد الدوله در سال ۳۳۸ ق ، پسر رکن الدوله (فنا خسرو) ، که لقب عضد الدوله یافته بود ، و ولیعهد آل بویه بود ، به جای او نشست . در سال ۳۵۴ ق معزالدوله به عمان لشکر کشید و آن جا را تصرف کرد و دو سال بعد از دنیا رفت . فرزند معزالدوله به نام بختیاریا عزالدوله در بغداد با ترکان رفتاری درپیش گرفت که برای عضدوالدوله مشکل آفرین شد . عضدوالدوله بغداد را تصرف کرد و قصد بازگرداندن عزالدوله را داشت که با وساطت پدر، مشکلات فیصله یافت .

پس از مرگ رکن الدوله در سال ۳۶۶ ق، همدان و اطراف آن به ابوالحسن (فخر الدوله)، و اصفهان به مؤید الدوله تفویض شد به شرطی که از برادر خود عضدالدوله، اطاعت نمایند.

عزالدوله و فخرالدوله در مخالفت با برادر قد علم کردند که به دستور عضدالدوله، سرکوب شدند. اما، مؤید الدوله همواره نسبت به برادر وفادار ماند. عضدالدوله پادشاهی علم دوست و فرهنگ پرور بود و با تسامح و بردباری با همه اهل ادیان و مذاهب و اندیشه‌ها رفتار می‌کرد. شیعی بودن او سبب شد تا بسیاری از مورخان و عالمان دینی در کتابهای تاریخی و دینی خود از او به نیکی یاد کنند.

او در سال ۳۷۲ ق، به سبب بیماری صرع دست از جهان شست و پسرش ابوکالیجار مرزبان (= صمصام الدوله) به جانشینی او برگزیده شد. فخرالدوله نیز به جای مؤید الدوله نشست و با صمصام الدوله روابط خوبی برقرار کرد.

اما، در سال ۳۸۷ ق، مرد و پسرش ابوطالب رستم (مجدالدوله) جای پدر را گرفت چون او چهار سال بیشتر نداشت، «سیده خاتون» مادر او عهده دار امور گرگان و پس از آن ری گردید. در اختلافات پدید آمده میان مجدالدوله و برادرش شمش الدوله نیز، نفوذ و قدرت نمایی نظامیان، مجدالدوله از

سلطان محمود غزنوی کمک خواست و سلطان به ری آمد اما ، به جای کمک به مجدالدوله ، او را دستگیر کرد به خراسان فرستاد .

در شیراز ، میان بازماندگان عضدالدوله اختلاف پدید آمد . شرف الدوله

برچشم برادرش صمصام الدوله میل کشید و در بغداد ، به نام بهاءالدوله خطبه

خواندند . سرانجام ، صمصام الدوله به دست دیلمیان کشته شد و بهاءالدوله

خلیفه عباسی را دستگیر کرد و قادر بالله را به جای او نشاند و فارس و

خوزستان و کرمان را تسخیر کرد . پس از درگذشت او در سال ۴۰۳ ق میان

پسرانش ، سلطان الدوله ، جلال الدوله ، ابوالفوارس و شرف الدوله ، اختلاف

افتاد و کار به جنگ و جدال کشید که سرانجام ، ابوالفوارس به سلطان

محمود غزنوی پناهنده شد .

اختلاف بازماندگان آل بویه و پیشرفت های چشمگیر غزنویان و سلجوقیان

وضع حکومتی این سلسله ایرانی و استمرار آن را به مخاطره افکند .

ابوکالیجار در سال ۴۴۰ ق مرد و پسرش ابونصرخره فیروز به نام الملک

الرحیم به جای او نشست و به خوزستان و فارس لشکر کشید . اما ، طغرل

سلجوقی در سال ۴۴۷ ق ، وارد بغداد شد و الملک الرحیم را دستگیر کرد .

ابوجعفر بن دشمن زیار (پسر خال مادر مجدالدوله دیلمی) که او را بدین سبب ابن کاکویه می خواندند ، به فرمان مجدالدوله در اصفهان حکومت داشت و اندک اندک قدرتی فراهم آورد و ملقب به علاءالدوله شد . ابن سینا حکیم بزرگ ایران مدت ها وزارت او را برعهده داشت . در جنگ با مسعود غزنوی ، علاءالدوله شکست خورد و خزانه او به غارت رفت . پس از مرگ او در سال ۴۳۴ ق ، فرامرز (ظهیرالدین ابومنصور) به جای او نشست و تا سال ۴۴۳ ق کم و بیش قدرتی داشت و سرانجام به طور کامل مضمحل شد .

افزون برسلسله ها و خاندان های یاد شده ، سلسله های دیگری چون خوارزمشاهان (غیرازسلسله خوارزم شاهیان مشهور) امیران چغانی ، فریغونیان ، روادیان ، شدادیان ، شروانشاهان ، ملوک شبانکاره و شاهان غرجستان ، امیران غور و جز اینها در نواحی مختلف ایران زمین حکمرانی داشتند که پاره ای از آن ها در حمله ترکان ، خاصه سلجوقیان ، از میان رفتند و برخی پس از حمله مغول ناپدید شدند .

۵. سلسله های ترک نژاد

ترکان در شمال ایران زمین ، از مرزهای مغولستان و چین تا دریای سیاه از قرن ششم میلادی نامبردار بوده اند . این جامعه به علت گستردگی جغرافیایی به شمالی و جنوبی و از لحاظ سیاسی و حکومتی به شرقی و غربی (خانات ترکان شرق ، خانات ترکان غرب) تقسیم شده اند . ترکان غربی همسایگان ایران به شمار رفته اند و از دو جانب شرقی و غربی دریای خزر با این کشور برخورد هایی داشته اند با گسترش اسلام در خراسان و ماوراءالنهر ، ترکان با اسلام کم و بیش آشنایی پیدا کردند و با روی کار آمدن سامانیان ، به سبب حضور نظامیان ترک ، اندک اندک شرایط ورود آنان به ایران از ناحیه شرقی دریای خزر فراهم شد . نخستین سردار ترک در لشکر سامانیان البتکین بود که به غزنه رفت و به حکومت پرداخت و پس از او دامادش سبکتکین در سال ۳۶۶ ق جانشین او شد و سلسله غزنویان را پدید آورد و در سال ۳۸۷ ق ، هم زمان با حکمرانی پسرش محمود در نیشابور ، چشم از جهان فرو بست .

محمود پس از کنار گذاشتن برادرش اسماعیل با لقب « سلطان » و « یمین الدوله » بر اریکه قدرت نشست و به تدریج بر خراسان و سیستان مسلط شد و چند نوبت به هندوستان حمله کرد و در سال ۴۰۷ ق خوارزم را نیز تصرف کرد ، و در سال ۴۱۶ ق معبد سومنات را ویران کرد . ری را نیز زیر فرمان

خود درآورد با آن که علم دوست و شاعر پرور بود ، اما کتابها و رسائل معتزله و شیعی را آتش زد و نسبت به « رافضیان » تعصب زیادی داشت . چنان که گفته است :

« بدین خلیفه خرف شده ببايد نبشت ، که من از بهر عباسیان انگشت در

کرده ام در همه جهان و قرمطی می جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردارمی کشند» (بیهقی ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۸۳) .

او در سال ۴۲۱ ق درگذشت و پسرش محمد ، بنابر وصیت محمود ،

جانشین پدر شد اما برادرش مسعود بر او شورید و زمام امور را در دست

گرفت . در این زمان سلجوقیان قدرت یافتند و پاره ای از شهرهای شرقی

ایران را تسخیر کردند . او در فتنه های داخلی لشکریانش ، در سال ۴۳۲ ق

کشته شد و دوباره برادرش محمد به سلطنت رسید ، پس از مدتی مودود پسر

مسعود به خون خواهی پدر برخاست و قدرت را به دست گرفت ، اما

سلجوقیان پیشروی می کردند و گویی زمان غزنویان به سررسیده بود . در

سال ۴۴۱ ق مودود به مرض قولنج از دنیا رفت و جانشینان او نیز ، یکی پس

از دیگری ، به قدرت ظاهری رسیدند ، اما زمانه به هیچ روی با آنان دمساز

نبود . و سرانجام لشکریان سلجوقی در دندانقان مرو برآنان پیروز شدند و

سلسله جدیدی از ترکان به حاکمیت رسیدند و به قول مسعود غزنوی « به مرو گرفتیم و هم به مرو برفت » (همان ، ص ۶۳۹) .

طغرل در سال ۴۳۱ ق وارد نیشابور شد و به نام او خطبه خواندند .

سلجوقیان ، خوارزم و گرگان و طبرستان را تصرف کردند و تا مرزهای روم

پیش رفتند . امپراتور روم به ناچار از در صلح درآمد . در این زمان اصفهان

از حیطة قدرت علاءالدوله خارج شد . ری پایتخت سلجوقیان گردید . در

سال ۴۴۶ ق آذربایجان را هم تصرف کردند . دختر خلیفه قائم بامرالله به نکاح

طغرل رضایت داد و در سال ۴۵۵ ق این پادشاه دلیر در ری چشم از جهان

فرو بست و آلب ارسلان پسرعم او به قدرت رسید و خواجه نظام الملک را

برمسند صدارت نشانند و در سال ۴۵۸ ق ملکشاه به ولیعهدی برگزیده شد .

جنگ آلب ارسلان با رومانوس امپراتور روم ، از وقایع مهم تاریخی آن

عصر است که در آن سلجوقیان پیروز شدند و امپراتور را که اسیر شده بود ،

سپاهیان اسلام ، به دستور آلب ارسلان آزاد کردند . در جنگ دیگری که در

سال ۴۶۵ ق در ماوراءالنهر رخ داد . آن پادشاه عاقل و عادل و کریم زخمی

سخت برداشت و پس از چند روز درگذشت و پسر جوانش ملکشاه جانشین

اوشد و پس از سرکوبی بسیاری از شورش های داخلی و خاندانی ، در سال

۴۸۰ ق به بغداد رسید و دخترش را به عقد خلیفه عباسی المقتدی در آورد .
در همه لشکرکشی ها و اداره امور کشور رأی و درایت خواجه نظام الملک ،
وزیر فرهنگ دوست و دانش پرور او ، کارساز بود ، اما او در سال ۴۸۵ ق به
دست فداییان اسمعیلی ، نزدیک نهادند ، به قتل رسید و یک ماه بعد از آن
ملکشاه نیز رخت بربست و زوال دولت سلجوقیان اندک اندک آغاز شد . تا
سال ۴۹۸ ق جنگ فرزندان ملکشاه با یکدیگر ، که تحریکات درباریان و
لشکریان و بانوان حرم در آن دخالت بسیار داشت ، شیرازه سلطنت را متزلزل
کرد . در سال ۵۱۱ ق سلطان محمد بن ملکشاه غیاث الدین از دنیا رفت
و پسرش محمود به جانشینی او انتخاب شد ، اما نتوانست در برابر عم خود
سنجر قد علم کند و پس از آن که مغلوب شد ، با دختر او ازدواج کرد و تنها
به حکومت عراق عجم و عراق عرب قناعت کرد . سنجر قریب ۴۱ سال
سلطنت کرد . در زمان او غوریان و خوارزمشاهیان قدرت یافتند و قراختاییان
کاشغر نیز در شرق سرزمین های سلجوقیان سربه مخالفت برداشتند . سنجر
بر آنان غلبه کرد و سراسر منطقه گسترده آسیابی را زیر فرمان درآورد . به
طوری که به راستی ، « از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر » بود ، اما در
جنگی با غزها اسیر شد و پس از استخلاص در سال ۵۵۲ ق چشم از دنیا

فروبت . سلجوقیان در نقاط مختلف ایران حکومت های کم و بیش مستقلی داشتند . در عراق محمود بن ملکشاه تا سال ۵۲۵ ق بر اریکه قدرت بود و پس از او طغرل بن محمد بن ملکشاه تا ۵۲۹ ق حکمرانی کرد و پس از او مسعود به سلطنت رسید که با خلیفه عباسی مستر شد نبرد آغازید و در سال ۵۴۷ ق در همدان درگذشت و برادرزاده اش ملکشاه بن سلطان محمود جانشین او شد و به همین سان دیگر سلجوقیان عراق بر مسند قدرت ظاهری نشستند و سرانجام در سال ۵۹۰ ق حکومت آنان منقرض شد .

سلجوقیان کرمان هم تیره دیگری بودند که از سال ۴۳۳ ق به فرمان طغرل بیک حکومت آن دیار را در دست داشتند و در سال ۵۰۵ فارس را نیز ضمیمه حکمرانی خود کردند و در سال ۵۸۳ ق که غزها بر کرمان تسلط یافتند ، دولت آنان با عنوان «قاوردیان» [قاورد بن جفری بیک بن میکائیل بن سلجوق] منقرض شد .

دو سلسله محلی دیگر نیز در آن زمان با عنوان اتابکان فارس ، که مشهورترین پادشاهان آن سلسله سعد بن زنگی و پسرش ابوبکر هستند ، هم زمان با شاعر بزرگ ایران سعدی شیرازی زیسته اند ، سلسله دوم ، با عنوان اتابکان آذربایجان ، بر بخش شمال غربی ایران حکمرانی کرده اند . اتابکان

فارس با پیشروی مغولان از میان رفتند و تابکان آذربایجان را سلطان جلال الدین خوارزمشاه از حکومت برانداخت .

در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان ، فرقه اسمعیلیه ، خاصه گروه نزاریان که حسن صباح از میان آنان برخاسته است ، نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان اسلام با تأسیس سازمان مذهبی-سیاسی مخفی و پرتوان و مبتنی برنظم و فداکاری ، با از میان برداشتن دشمنان خود ، گویی حکومتی نامریی داشتند و جهان اسلام را به وحشت انداخته بودند . این فرقه تادوران قدرت ایلخانیان پایدار ماندند .

سلسله غوریان دسته دیگری از حاکمان ولایت غور بودند که پس از حمله سلطان محمود غزنوی به هندوستان و به اسلام در آمدن ساکنان شمالی شبه قاره هند ، در عرصه حکومت ظاهر شدند . علاءالدین حسن ، سیف الدین محمد (پسر علاءالدین) ، غیاث الدین ، شهاب الدین ، محمود بن غیاث الدین و سام بن محمود یکی پس از دیگری براریکه قدرت نشستند و مدتی هم با نام «امراءبامیان» برسریر قدرت بودند تا این که در سال ۶۰۷ ق منقرض شدند .

سلسله نیرومند دیگر ، خوارزمشاهیان بودند . این خاندان از ترکانی بودند که در خدمت سلجوقیان قرار گرفتند و یکی از سران آنان به نام قطب الدین محمد پسر انوشکین غرجه به فرمان سلطان سنجر ، حاکم خوارزم شد و لقب خوارزمشاه یافت . پس از در گذشت او پسرش اتسز در سال ۵۲۱ ق به جای پدر نشست . او تا سال ۵۵۱ ق با سلطان سنجر در ستیز بود تا آن که در شهر نسا از دنیا رفت و پسرش ایل ارسلان به جای او نشست و با قراختاییان بودایی شده جنگ کرد . در سال ۵۶۷ ق بیمار شد و از جهان رفت و رقابت و جنگ برسر جانشینی او میان دو برادر سلطان شاه و تکش سال ها ادامه یافت تا این که سلطان شاه بمرد و تکش ، سلطانی مستقل گردید و بر ضد خلیفه پیروزمندانه لشکرکشی کرد و در بخش های داخلی نفوذ فراوان یافت و در سال ۵۹۶ ق به جهان دیگر شتافت و پسرش محمد شاه خوارزمشاه به جای او نشست و بخش های دیگری از ایران را چون کرمان و مازندران به زیر سلطه خود درآورد ، سمرقند و بخارا نیز در سال ۶۰۶ ق مسخر شد و ماوراءالنهر را از آشوب قراختاییان رهایی داد . او قصد از میان برداشتن خلیفه را داشت و خلافت را حق سادات حسینی می دانست . این موضوع دستگاه خلافت را خوش نمی آمد و چه بسا در تحریک مغولان نیز تأثیر داشت . سرانجام تضاد

آن دو (خلافت عباسی و سلطنت خوارزمشاهی) رضایت نهادهای سیاسی و دینی مسیحیت اروپایی را فراهم کرد و با بهره برداری از اختلافات دورن جامعه ای ایران ، مغولان با یورش به آسیای مرکزی و غربی ، نظام حکومتی ایران و خلافت را از میان برداشتند .

از آغاز فتوحات اسلامی تا حمله مغول ، مراکزی از ایران ، کانون جوشان علوم و صنایع و طب و ادبیات و فلسفه و عرفان ، دانش های مذهبی و تاریخ نگاری و جغرافیانویسی و هیئت و ریاضیات و معماری و جز این ها بود و بی تردید در تمدن اسلامی نقش دانشمندان ایرانی در پدید آوردن آثار فرهنگی و مدنی و تشویق دیگر ملت های مسلمان در آفرینش آثار بدیع و ماندگار شایان توجه بوده است .

فصل پنجم

تاریخ جدید ایران

پس از مرگ شاه اسماعیل ، شاه تهماسب اول ، پسر او به تخت سلطنت نشست و ۵۴ سال پادشاهی کرد . در دوره او جنگ میان ایران و عثمانی از یک سو و جنگ با ازبکان ، به سرکردگی عبید خان پسر شیبک خان در منطقه خراسان از سوی دیگر ، برپا شد در شمال نیز با بقایای شروانیان و نیز گرجیان

و در داخل کشور ، پاره ای از سرکشان و یاغیان ، کشمکش های دائمی ادامه داشت .

شاه تهماسب قزوین را به پایتختی برگزید و در آباد کردن آن شهر و نیز برپا داشتن برج و بارو در شهرک تهران و دیگر شهرهای ایران کوشش های فراوان کرد و در توسعه مذهب تشیع بسیار کوشید . در دوره سلطنت او همایون شاه ، پسر بابر امپراتور هندوستان ، به ایران پناهنده شد و شاه تهماسب از او پذیرایی کرد و با کمک او همایون شاه به کشور خود بازگشت و قدرت خود را بازیافت .

شاه تهماسب در سال ۹۸۵ ق جهان را بدرود گفت و پسر ۵۴ ساله اش محمد خدابنده به سلطنت رسید و چون نابینا شده بود ، برادرش حیدر فرصت را غنیمت شمرد و به جای او بر تخت نشست ، اما او را طرفداران یکی دیگر از برادرانش به نام اسماعیل کشتند و اسماعیل را پادشاه خواندند . شاه اسماعیل دوم که بسیار سفاک و قسی القلب بود ، بسیاری از رقیبان و شاهزادگان صفویه را به هلاکت رساند و فقط محمد خدابنده ، که خود از سلطنت استعفا داده بود ، زنده ماند . شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸۵ ق از دنیا رفت و بار دیگر محمد خدابنده را از شیراز به قزوین آوردند و برتخت

سلطنت نشانند . هم فکران و طرفداران شاه اسماعیل کشتار دیگری به راه انداختند که در آن حمزه میرزا پسر خدابنده هم به قتل رسید و به ظاهر برادرش ابوطالب ، به ولیعهدی برگزیده شد . اما طرفداران عباس میرزا ، برادر دیگر ، که حاکم خراسان بود با کمک مرشد قلیخان استاجلو به قزوین آمدند و پس از کشتن قاتلان حمزه میرزا و کورکردن چند تن از شاهزادگان صفویه و مستعفی ساختن محمد خدابنده برای کار دوم ، در سال ۹۹۶ ق ، عباس میرزا را به نام شاه عباس به تخت سلطنت نشانند .

شاه عباس اول که از مشهورترین پادشاهان ایران و نامدارترین پادشاه عصر صفوی است ، در ۴۲ سال سلطنت خود در داخل کشور امنیت برقرار کرد . با عثمانیان سازش کرد تا بتواند با فراغت بال ازبکان را تنبیه نماید و خراسان را از تجاوزات آنان در امان دارد . نبرد با ازبکان در سال ۱۰۰۶ ق در اطراف هرات به وقوع پیوست که با قلع و قمع ازبکان امنیت و آرامش به خراسان بازگردانده شد .

در دوره شاه عباس اول ، ارتباط با اروپا ، که از سال ها پیش شکل جدیدی پیدا کرده بود ، رونق یافت . دو تن از اتباع انگلیس به نام های سرآنتونی شرلی و برادرش سرربرت شرلی با شاه ملاقات و با امر شاه سپاه

ایران را با اطلاعات و فنون جدید نظامی آشنا کردند، به طوری که سپاه کشور دارای پانصد توپ و شصت هزار تفنگ شد با تأسیس فوج مخصوص شاهسون ، دست قزلباشان را از امور کشور اندک اندک کوتاه کردند ، هرچند این کار سرانجامی خوش نداشت .

در سال ۱۰۱۰ق که ارتش ایران مجهز به سلاح های جدید شده بود ، شاه عباس ، جنگ با عثمانیان را آغاز کرد و تبریز و شهرهای تسخیر شده آذربایجان و نیز شهرهای اران و گرجستان و کردستان را به ایران برگرداند .

در خلیج فارس و دریای عمان نیز نفوذ استعماری پرتغالی ها پایان یافت و با آن که امامقلی خان ، حکمران فارس ، مرد میهن دوست و غیر تمندی بود ، اما در آن نبرد تاریخی تطمیع شد و این موضوع کمپانی هند شرقی را در تجاوزگری به جزایر و سواحل خلیج فارس ، جسورتر ساخت . شاه عباس ، در سال ۱۰۰۶ق ، پایتخت را از قزوین به اصفهان انتقال داد و در آبادی آن شهر و بسیاری از شهرهای دیگر و نیز راه ها (باساختن کاروان سراها و قنات ها و آب انبارها) بسیار کوشید . با اقلیت های مذهبی ، به ویژه ارامنه ، رفتاری مسالمت آمیز و سیاستمدارانه در پیش گرفت . به مذهب تشیع اعتقادی راسخ داشت ، از این رو به ایجاد بناهای مذهبی یا مرمت بناهای

قدیمی اهتمام می ورزید . گاهی خشونت و تندى و حتى قساوت نیز از او سر می زد . به هر حال او در سال ۱۰۳۸ ق در فرح آباد مازندران دست از جهان شست و بر پایه روایت هایی در کاشان به خاک سپرده شد .

پس از شاه عباس ، سام میرزا پسر صفی میرزا در سن هفده سالگی با نام شاه صفی به تخت سلطنت نشست و با بی رحمی و قساوت و کشتار بزرگان و بی کفایتی تا سال ۱۰۵۲ ق پادشاهی کرد . پس از او پسرش عباس میرزا در سن ده سالگی بر تخت سلطنت جلوس کرد و کوشید تا با عدالت و انصاف و تسامح نسبت به پیروان همه ادیان و مذاهب رفتار نماید و پاره ای از خلافتکاری های پدر را جبران کند و در کشور آبادانی و رونق پدید آورد . رفتار او با همسایگان ، خاصه عثمانیان ، برپایه صلح و مودت بود . پس از درگذشت او در سال ۱۰۷۸ ق پسرش صفی میرزا با نام شاه سلیمان بر تخت پادشاهی نشست . او در حال مستی بسیار قس القلب بود و در خوش گذرانی و لایابلیگری افراط کرد و سرانجام در سال ۱۱۰۶ ق از دنیا رفت و کشور را با آشفتگی ها و نابسامانی هایش به فرزندش سلطان حسین تحویل داد .

او پادشاهی ضعیف النفس ، خیالاتی ، معتقد به موهومات و خرافات و به ظاهر مذهبی و سخت گیر بود و با حرمسرای خود به خوش گذرانی عمر به سر

می برد . در تنازع و تضاد قدرت میان گرگین خان و دیگر مقامان گرجی نژاد و میرویس و دیگر سنیان و صاحبان قدرت در قندهار با حکومت مرکزی و از میان برداشتن شخصیت های برجسته ای چون فتحعلی خان داغستانی ، در گیرودار دسیسه های درباریان و حرمسرای فاسد سلطنتی ، سرانجام محمود افغان پسر میرویس در سال ۱۱۳۵ ق با ۲۵ هزار رزمنده افغانی و بلوچی ، کرمان را تصرف کرد و با پیوستن گروه هایی از ناراضیان به او ، حرکت جنگی خود را به سمت اصفهان ادامه داد و پایتخت را محاصره کرد . شاه سلطان حسین تسلیم شد و تخت و تاج سلطنت را به او واگذار کرد .

۲. فتنه افغان ها

قدرت های خارجی (روسیه و عثمانی) از اوضاع ناآرام ایران استفاده کردند و به مرزهای کشور تجاوز کردند و هم زمان در ولایات ایران از جمله در قزوین مردم بر ضد افغان ها شورش کردند و محمود در اصفهان و پاره ای از شهرهای ایران کشتار جمعی به راه انداخت و بسیاری از شاهزادگان و امیاریان عصر صفوی را به قتل رساند و این موضوع حتی افغان ها را به ستوه آورد ، به طوری که پسر عم او اشرف را به سلطنت برگزیدند . برخی بر این عقیده اند که محمود ، در سال ۱۱۳۷ ق ، به دستور او کشته شد .

با آن که تهماسب میرزا، پسر شاه سلطان حسین، برای دست یابی به سلطنت با بزرگان و امیران کشور گفت و گوها کرد و گاه با خارجیان از موضع ضعف وارد گفت و گو می شد و یاری می جست، کاری از پیش نبرد و هم چنان افغان ها و دیگر مدعیان حکومت و سلطنت در سراسر کشور آشوب ها و فتنه ها بر پا می کردند. و عثمانیان و روس ها نیز همواره بر تجاوزات خود می افزودند.

شاه تهماسب پس از گفت گو با فتحعلی خان قاجار در تهران و نادرقلی افشار در خراسان، امیدوار شد که بتواند اوضاع آشفته کشور را سروسامان دهد، اما رقابت های سران و امیران، کار را به آنجا کشاند که نه تنها فتنه افغان ها فروکش نکرد، بلکه سلطنت صفویان به مخاطره افتاد.

این دوره از تاریخ ایران که با آشوب و فتنه انگیزی آغاز شده بود، در حدود هفتاد تا هشتاد سال ادامه یافت. یکی از مورخان آن روزگار به نام میرزا خلیل مرعشی صفوی نوشته است:

«ممالک ایران طوایف الملوک شده هر ولایتی در تصرف هر کسی بوده، علم خودسری و خودرایی افروخته دم از لمن الملکی زدند» (مرعشی،

۱۳۶۲، ص ۱۴۹)

و مورخ دیگری به نام محمد علی حزین نوشته است :

«هیجده کس صاحب جیش و حشم معدود شد که در ممالک ایران داعیه

پادشاهی و سروری داشتند ، سوای غارتگران» (حزین ، ۱۳۴۳، ص ۹۱).

۳. پادشاهی نادرقلی افشار و بازماندگان او

نادر قلی در سال ۱۱۰۰ ق در ابیورد خراسان متولد شد پس از آن که

ازبکان او را دستگیر و بعد آزاد کردند ، سه هزار تن را به دور خویش جمع

کرد و ابیورد و نسا را زیر فرمان خود درآورد ، با پیوستن به شاه تهماسب و

فتح نیشابور ، در رقابت با فتحعلی خان قاجار ، او را سر به نیست کرد .

مشهد را نیز از دست محمود سیستانی بیرون آورد و در دامغان به سال ۱۱۴۱

ق در جنگی با افغان ها سپاهشان را تارومار کرد و لشکر به اصفهان برد و

پس از نبردی در مورچه خورت و به هلاکت رساندن نظامیان افغان ،

پیروزمندانه وارد اصفهان شد و پس از چند روز ، شاه تهماسب را نیز به

پایتخت صفویان فراخواند و خود قلع و قمع افغان ها را پی گرفت تا این که

به کلی فتنه آنان را پس از هشت سال فرو نشاند و سر بریده اشرف افغان را

به اصفهان برای شاه تهماسب فرستاد .

پس از این پیروزی ، نادر برای دفع عثمانیان ، به همدان لشکر کشید و شهرهایی در آذربایجان و اران را آزاد کرد . آن گاه به خراسان رفت و در سال ۱۱۴۳ق هرات را تسخیر کرد . شاه تهماسب ، در غیاب نادر ، قصد تسخیر ایروان را داشت ، اما با شکست روبه رو شد و معاهده ای را امضا کرد که بسیار ننگ آور بود. نادر این موضوع را بهانه کرد و ضمن بی اعتبار نشان دادن مطالعه نامه ، شاه تهماسب را به خراسان فرستاد و پسرش عباس سوم را بر تخت نشاند و در سال ۱۱۴۵ق خود کلیه امور لشکری و کشوری را به دست گرفت و پس از آراستن سپاه دوباره به همدان شتافت و پس از شکست عثمانیان ، بغداد را محاصره کرد . در سال ۱۱۴۸ق ارمنستان و گرجستان و اران را تصرف کرد و پس از آزاد شدن همه سرزمین ها ، در نوروز همان سال اجتماع بزرگی در دشت مغان برپاداشت و نزدیک به صد هزار تن از سران لشکری و کشوری را دعوت کرد و ترتیبی داد تا همگان او را به پادشاهی برگزینند.

نادر پس از یک ماه تأمل و قبولانندن ، اصل موروثی شدن سلطنت در خانواده خود ، و لغو کامل سلطنت از خاندان صفویه ، ترک سب خلفای سه گانه و آزادی مذاهب اهل سنت به مانند مذهب شیعه جعفری ، پادشاهی



ایران را پذیرفت و بسیاری از موقوفات مذهبی را که روحانیان از آن متنفع می شدند ، به سود ارتش مصادره کرد .

پس از گوشمالی ایل بختیاری و فتح قندهار و کابل ، در سال ۱۱۵۱ ق از رود سند عبور کرد و پیشاور و کشمیر و پنجاب و لاهور را تصرف کرد و به دهلی لشکر کشید . نادرشاه پس از بخشیدن تاج سلطنت دهلی به محمد شاه ، پادشاه هندوستان و به دست آوردن جواهرات بسیار از جمله دریای نور و کوه نور ، قصد عزیمت به ایران را داشت که فتنه ای بر پا شد و خرمن عمر ده ها هزار هندی به باد فنا داده شد .

در بازگشت به ایران ، امیران بخارا و خوارزم را به اطاعت درآورد و به هنگام تنبیه لزگی ها در داغستان تیری بر وی اصابت کرد و مجروح شد و به فرزند خود رضاقلی میرزا گمان بد برد و او را نابینا کرد . از آن زمان اخلاق او دگرگونه شد . در سال ۱۱۵۶ ق در موصل شکست خورد و در سال ۱۱۵۷ ق یاغیان ایل قاجار را منهدم کرد . در سال ۱۱۵۹ ق در کرمان قتل و غارت به راه انداخت و سرانجام در سال ۱۱۶۰ ق در قوچان بر خیمه اش تاختند و او را به قتل رساندند .

پس از کشته شدن نادر ، پاره ای از سرکشان مناطق و سردران لشکر او چون احمد خان ابدالی در قندهار ، محمد حسن خان قاجار در استرآباد ، آزاد خان افغان در آذربایجان ، هدایت الله خان در گیلان ، هراکلیوس در گرجستان و زندیان در فارس و لرستان شورش هایی برپا کردند . عادل شاه برادرزاده نادرشاه که بر تخت سلطنت در خراسان نشسته بود ، به تغذیب و قتل و ازمیان برداشتن فرزند و نوادگان نادر پرداخت و برادرش ابراهیم خان بر او شورید و او را کور کرد ، اما به دست سربازانش کشته شد و شاهرخ فرزند رضا قلی میرزا به شاهی برگزیده شد . وی نیز در برابر میرزا سید محمد که خود را سلیمان شاه نامیده بود قرار گرفت ، که منطقه در آشوب بود و پسر او نیز با نام نادر میرزا نتوانست کاری از پیش برد و به دست فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۸ ق از پای در آمد و سلسله افشاریه منقرض شد .

۴. فرمانروایی دودمان زند

نادرشاه افشار ، گروهی از طایفه زندیه را ، که از گذشته های دور در لرستان و ملایر ساکن بودند ، به خراسان کوچ داد ؛ اما کریم خان زند ، که از امیران سپاه نادری بود ، توانست دوباره آنان را به زادگاه شان بازگرداند . پس از قتل نادر و آغاز فتنه و آشوب در ایران ، زندیان و بختیاری ها ، با هم متحد

شدند و ابوتراب صفوی را به پادشاهی برگزیدند ، اما به مرور بین آنها اختلاف افتاد . بختیاری ها شکست خوردند و کریم خان بی آن که خود را «شاه» بنامد با عنوان «وکیل الرعایا» قدرت را در دست گرفت و با عدل و انصاف و مدارا ، فرمانروایی کرد و دیگر حریفان خود ، از جمله آزادخان افغان را در سال ۱۱۶۷ق و محمد حسن خان قاجار را در سال ۱۱۷۲ق از دخالت در امور حکومت منع کرد .

کریم خان با اعراب بصره که از او امر او سرپیچی کردند ، جنگید و در سال ۱۱۹۰ق بصره را تصرف کرد و با عثمانیان نیز که نسبت به زائران ایرانی بدرفتاری می کردند ، نبرد کرد ، اما اجل مهلتش نداد تا آنچه را که در سر داشت به سامان برساند .

در دوره زمامداری او بسیاری از مناطق ایران ، به ویژه فارس و شهر شیراز که مرکز حکومتی او بود ، آباد شد و بناهای زیبایی در آن جا احداث گردید .

پس از درگذشت کریم خان زند ، در سال ۱۱۹۳ق ، در میان جانشینانش اختلاف افتاد . نخست زکی خان برادر مادری او قدرت را در دست گرفت اما پس از مدتی تصمیم گرفت سلطنت را به ابوالفتح خان ، پسر کریم خان ، که هنوز به سن کمال نرسیده بود ، بسپارد و خود نیابت سلطنت را به عهده گیرد ،

اما برادر دیگر کریم خان به نام صادق خان، که فاتح بصره بود، به شیراز آمد و بازکی خان که ابوالفتح خان را به زندان افکنده و محمدعلی خان پسر دیگر کریم خان را به تخت سلطنت نشانده بود، روبرو شد و چون نتوانست کاری انجام دهد، به کرمان فرار کرد. در تهران علیمرادخان زند، خواهر زاده زکی خان، علم طغیان برافراشت و اصفهان را تسخیر کرد و ابوالفتح خان زندانی را به شاهی برگزید. زکی خان درمقابله با او ناتوانی نشان داد و به دست یکی از قراولانش کشته شد اما صادق خان از شرایط پیش آمده سود جست و به شیراز آمد و ابوالفتح خان را دستگیر و کور کرد و خود بر تخت نشست و پسرش جعفرخان را به حکمرانی اصفهان انتخاب کرد. علیمرادخان که دوبار برای خنثی کردن حرکت های پیش رونده قاجاریان به تهران رفته بود، به اصفهان لشکر کشید. جعفرخان به شیراز فرار کرد، اما جنگ میان علی نقی خان و حسنخان (پسر صادق خان) و علیمرادخان ادامه یافت به گونه ای که علیمرادخان به همدان گریخت و تلاش های خود را برای دست یابی به سلطنت از آن جا ادامه داد و سرانجام شیراز را فتح کرد و غیر از جعفرخان همه سران خاندان زندیه را به قتل رسانید. پس از چندی میان او و جعفرخان نیز کار به نزاع کشید و در مورچه خورت اصفهان علیمرادخان

بیمار شد و در سال ۱۱۹۹ ق دست از جهان شست و جعفرخان در حاکمیت خود باقی ماند . اما در برابر او رقیبی بود به نام آقا محمدخان قاجار که بی تردید توان مقابله با او را نداشت . در سال ۱۲۰۳ ق جعفرخان به دست بزرگان شیراز و طایفه زندیه کشته شد و چند ماهی مرادخان بر کشور حکمرانی کرد تا لطفعلی خان زند پسر جعفرخان از کرمان به شیراز آمد و پس از قتل مرادخان ، با کمک حاج ابراهیم کلانتر ، به اداره کشور پرداخت و با آن که بیست سال بیشتر نداشت ، اما آثار شجاعت و وقار و توان حکومت و مهربانی از سیمای او در همان زمان ، که قدرت حکومت در خاندان زندیه دست به دست می گشت ، دیده می شد . در آن گیرودار آقا محمد خان روز به روز قدرت بیشتری می یافت . حتی کلانتر فارس با او دمساز شده بود . او شهر شیراز را پس از چند نبرد در سال ۱۲۰۶ ق تصرف کرد . لطفعلی خان به کرمان فرار کرد و از آنجا نبرد با قاجاریه را ادامه داد . در جنگ آقا محمد خان با لشکریان او در شیراز ، شاهزاده زند از خود مردانگی ها نشان داد ، و هنگامی که عرصه بر او تنگ شد ، به نرماشیر رفت ، اما با مکر و حيله او را با تنی مجروح دستگیر کردند و به نزد آقا محمد خان آوردند



او که شجاعت و دلیری لطفعلی خان به ستوه آمده بود ، آن چنان خشمگین بود که چشمان شاهزاده دلیر زند را از حدقه بیرون آورد و او را به تهران فرستاد و پس از مدتی او را در سال ۱۲۰۹ ق به قتل رساند . و قبر او در امامزاده زید تهران باقی است .

فصل هفتم

تاریخ کنونی ایران

از هنگامی که آشفتگی های سیاسی و اجتماعی و نابسامانی های اقتصادی ، که در بسیاری از آنها دخالت های خارجی نقش داشت ، شدت یافت ، اندیشه کودتا در اذهان پاره ای از شخصیت های سیاسی و حکومتی ، از آن میان سید حسن مدرس و شاهزاده فیروز میرزانصرت الدوله و دیگران پدید آمد و در دوره ریاست وزرایی سپهدار رشتی با کمک مستر نرمان وزیر مختار جدید انگلستان ، و کلنل اسمایس مستشار نظامی بریتانیا ، پس از شکست قزاق ها از بلشویک های گیلان ، بیش از گذشته این اندیشه قوت گرفت که باید دولتی مقتدر روی کار آید . آبرون ساید فرمانده نظامی نیروهای انگلیس در شمال ایران ، رضاخان میرپنج را که از فرماندهان نظامی قزاقان شکست

خورده بود ، برای کودتا شایسته تشخیص داد و در قزوین با او مذاکره کرد و پس از آن که امور قزاقخانه را به او سپرد ، چون وجود یک دیکتاتور نظامی وابسته را در مسند قدرت سیاسی در ایران ، پس از ترک خاک کشور در پی قرارهای قبلی ، لازم می دانست ، با قدرت تمام به فعالیت پرداخت .

انگلیسی ها که چندین دهه اشفتگی و چندپارچگی ایران را دامن می زدند ، پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و روی کار آمدن حکومت بلشویکی ، اکنون خود را هوادار یک پارچگی و اقتدار ایران نشان می دادند و انگار که هماهنگ با روس ها در زمینه مسائل مربوط به مرزهای اروپایی و مرزهای جنوبی روسیه در مخالفت با نظام مشروطیت واقعی در ایران و برپایی شیوه های مردم سالاری ، با پدید آوردن کودتای آرام با هم توافق کرده بودند .

از نخستین روزهای ماه اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی کودتای بیگانه ساخته - که بعدها به علت ظلم و جور بی حد اجراکنندگان «کودتای سیاه» نامیده شد - حرکت خود را آغاز کرد و قزاقان مطیع بریتانیا با آرامش تمام وارد پایتخت شدند و در سوم اسفند ادارات و سازمان های دولتی را اشغال کردند و سپهدار رشتی ، که از بیم جان به سفارت انگلیس پناهنده شده بود ، پس از گرفته تأمین جانی به زندگی روزمره خود پرداخت و سید ضیاءالدین طباطبایی ،

جوانی روزنامه نگار ، که به همکاری با انگلیس ها شهرت داشت ، به مقام ریاست الوزرایی رسید و رضاخان ، به مثابه همکار اصلی سیدضیاء که ریاست قزاقان را به عهده داشت ، سردار سپه نامیده شد . از همان زمان دستگیری رجال کشور، در پی صدور بیانیه ای به امضای «رضا» و با عنوان «حکم می کنم» آغاز شد . در هفتم اردیبهشت ۱۳۰۰ مآژور مسعودخان کیهان از وزارت جنگ استعفا داد و رضاخان سردار سپه به جای او نشست . قرارداد ۱۹۱۹ م که در عمل با مبارزات مدرس و آزادیخواهان دیگر باطل و بی اعتبار شده بود ، سید ضیاء رسماً به قصد کسب «مشروعیت ملی» ملغی اعلام کرد . دولت با انعقاد پیمان ۱۹۲۱ م و پیمان ۱۹۲۲ م مرسوم به «پیمان مودت» با روسیه و بلشویک ها نیز توافق کرد ، چرا که در (موازنه مثبت) دولت انقلابی روسیه دولت کودا را به دلیل داشتن روحیه «بورژوازی ملی» ، مترقی تر از نظام «فئودالیسم ارتجاعی» قاجاریه به شمار می آورد، و دفاع از آن را یک گام به سوی «سوسیالیسم» می دانست . رضاخان در مقام وزات جنگ پس از کنار شدن سیدضیاءالدین ودولت های کم دوام قوام السلطنه ، مشیرالدوله ، قوام السلطنه (باردوم)، مستوفی الممالک ، مشیرالدوله (باردوم)، شرایطی به وجود آورد که ترس ورعب جامعه را فراگرفت . حبس و شکنجه

آزادخواهان ، تقویت مالی قشون و افزودن بر نیروهای چندگانه ، سرکوبی حرکت های مردم سالار و گاه منطقه گرایی های بیگانه ساخته از آن جمله است . ناتوانی سیاستگران و آشفتگی های اجتماعی در سراسر کشور سبب

شد تا احمدشاه را به مسافرت به فرنگ تشویق کنند و سرانجام در آبان ۱۳۰۲

رضاخان رییس الوزرا شد و به سوی حاکمیت مطلق بر ایران، نخست در لوای

«جمهوریت» و پس از شکست آن به دلیل مخالفت آزادخواهان کشور که

روی کار آمدن نظام دیکتاتوری را احساس می کردند ، به سوی تغییر سلطنت

گام برداشت .

۱. رضا خان در مسند ریاست وزرایی

کوشش های رضاخان در مسند ریاست وزرایی با در دست داشتن قشون و

کلیه نیروهای نظامی و انتظامی در مسیر تغییر سلطنت ، نظم سیاسی و

اجتماعی یافت و کانون های قدرت برون مرزی نیز با دگرگونی نظام حاکم

موافقت کردند . تنی چند از نمایندگان مجلس و بازماندگان نهضت مشروطیت

، از آن میان مدرس و دکتر مصدق در مخالفت با حادثه در شرف وقوع به

میدان آمدند .

در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ ش مجلس شورای ملی در پی سیل تلگراف های ساختگی قشون و فعالیت های مطبوعاتی و سیاسی طرفداران رضاخان، «ماده واحده» ای در مجلس که اکثر نمایندگان آن دست نشانده حکومت رضاخانی بودند و از خود نه شجاعتی و نه علاقه مندی به نظام قانونی در مملکت (=مشروطیت) داشتند به تصویب رسید که مخالفت های دلیرانه دکتر محمد مصدق و آیت الله مدرس به جایی نرسید و در نتیجه «مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نمود و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود» (مکی، ۱۳۵۷، ص ۴۳۰).

سفارت انگلیس و پس از آن سفارت شوروی یکی پس از دیگری حکومت رضاخان سردار سپه را به رسمیت شناختند و با گشایش «مجلس مؤسسان» وابسته به قدرت حاکمیت جدید، در جلسه ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ش با اکثریت ۲۵۷ نفر از ۲۶۰ نفر، اصول سه گانه ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی به شرح زیر اصلاح و به تصویب رسید:

اصل سی و ششم: «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت به وسیله مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکورایشان نسلماً بعد نسل برقرار است.»

اصل سی و هفتم: «ولایتعهدی با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود. در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد، تعیین ولیعهد برحسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد. مشروط بر آن که ولیعهد از خانواده قاجار نباشد. ولی در هر موقعی که پسری برای پادشاه به وجود آید حقاً ولایتعهد با او خواهد بود.»

اصل سی و هشتم: «در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی می تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد نایب السلطنه ای از غیر خانواده قاجار به از طرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد.» (مکی، هما، ص ۵۸۶)

۲. ایران در دوره سلطنت رضا شاه (پهلوی اول)

در این دوره که شانزده سال به طول انجامید، شیوه های گوناگونی در اداره امور به کار رفت. در آغاز به ظاهر جنبه های مشروطه خواهی و دین پروری و ملت خواهی چیره بود و دکتر مصدق و مدرس و آزادیخواهان

دیگری از تهران و برخی از شهرها به مجلس راه یافتند . اما بسیاری از آزادیخواهان یا در نظام جدید ادغام می شدند یا از سیاست و مبارزه برضد دیکتاتوری نظامی وابسته ، کناره گیری می کردند و سلطنت جدید ، که اجراکننده قرارداد منحوس ۱۹۱۹ م بود ، درسال های اول مجلس (کانون قانونگذاری) ، قشون (ابزار تسلط بر سراسر کشور) و اقتصاد (منابع نفتی و ادغام آن در اقتصاد مسلط جهانی) را قبضه کرد . به همین دلیل با گشایش مجلس هفتم تا سیزدهم ، هیچ گاه انتخابات آزاد انجام نشد و نمایندگان در واقع دست نشانندگان قوه مجریه کشور بودند و قانون و قانونگذاری مبتنی بر قدرت مداری و دیکتاتوری و به مرور استبداد بود . تشکیل ارتش و اجرای قانون نظام وظیفه عمومی ، به منظور تمرکز قدرت سیاسی کشور و سرکوبی هر نوع جنبش مردمی بود و نوآوری های نظامی ، که بی تردید برای کشور لازم و سومند بود ، تحت الشعاع خواسته های سلطنتی قرار می گرفت . در اصلاحات و سازندگی کشور همچون احداث خط آهن سراسری (از خلیج فارس به دریای مازندران) نه تنها مسیر راه های تاریخی و بازرگانی ایران مدنظر نبود ، بلکه مصالح بیگانگان را در اعزام نیروهای نظامی (انگلیس) به شمال در صورت پیشروی روس ها تأمین می کرد . اسکان عشایر ، آسیب های

فراوانی بر دآمداری کشور وارد کرد. شاه بیشتر جنبه یک پارچگی کشور را در امر نظامی در نظرمی گرفت و این امر با متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب سنتی زنان، به بهانه گسترش تمدن و تجدد بر هویت ملی و تنوع قومی ایرانیان نیز زیان هایی وارد آورد. مکانیزه کردن کشاورزی و حتی ایجاد دانشکده کشاورزی در نظام ارباب - رعیتی سابق، گره گشا نبود و تملک سرزمین های حاصل خیز کشور، خاصه در شمال که رضاشاه خود پیش قدم بود، قدرت و شوق تولید را در کشاورزان ایران از بین می برد. در ترویج صنایع غیر وابسته تلاشی صورت نمی گرفت. دانشگاه ها و مراکز فرهنگی جدید، چه بسا در ارتقای روابط سالم فرهنگی و دانش عمومی تأثیر گذار بودند، اما بیشتر با هدف پاسخگویی به نیاز حکومت، به فعالیت مشغول بودند.

آنچه در این دوره شانزده ساله از آن زیر عنوان «رفوم رضاشاهی» سخن می گویند، بی تردید با دوره پایانی قاجار تفاوت های زیادی داشت و این موضوع را می توان با در نظر گرفتن قرارداد زیانبار ۱۹۳۳ بر ۱۳۱۲ش که رضاشاه در انعقاد آن نقش اساسی داشت، دریافت.

در این دوران ، مفاهیم مشروطیت و قانون اساسی و زندگی مبتنی بر روش های دموکراتیک ، که تازه در کشور پیدا شده بود ، از میان رفت . بسیاری از رجال برجسته ملی و سیاسی کشور و عالمان مذهبی و شخصیت های منطقه ای به نفع سلطنت متمرکز نظام رضاشاهی ، یکی پس از دیگری یا از صحنه خارج شدند یا به صورت آشکار و پنهان به قتل رسیدند .

رضا شاه که پس از جنگ جهانی اول در سازوکار سیاست «موازنه مثبت» در بحبوحه اوضاع نابسامان کشور و با کمک انگلیسی ها و تأیید و هماهنگی روس های بلشویک به قدرت رسیده بود ، با شروع جنگ دوم جهانی در همان مکانیسم از پادشاهی ایران برکنار شد .

۳. دوره اول سلطنت محمد رضاشاه (از پایان جنگ دوم جهانی تا زمامداری

دکتر مصدق)

جنگ جهانی دوم که با حمله نظامی آلمانی ها به لهستان در شهریور

۱۳۱۸ش/۱۹۳۹م آغاز شده بود ، به تدریج به دیگر کشورهای جهان نیز

کشیده شد . در آغاز دولت انگلستان و پاره ای از کشورهای اروپایی پیشروی

قشون آلمان را در سرزمین های اتحاد جماهیر شوروی مثبت تعبیر کردند ، اما

پس از وقوف از سیاست «خاورمیانه» ای هیتلر، که آسیب وارد کردن به

چاه های نفت و در نهایت استفاده از آنها را در پی داشت ، به اجبار تغییر سیاست دادند و با استالین هم پیمان شدند و نیروی متفقین را پدید آوردند که پس از مدتی قوای آمریکایی نیز بر آنها افزوده شد . در گیرودار جنگ های خانمانسوز دوم جهانی ، با آن که ایران اعلام بی طرفی کرده بود ، اما این موضعگیری به سود آلمانی ها بود و انگلستان که تلاش می کرد بر راه های ارتباطی با شوروی از خاک ایران مسلط شود و می کوشید تا در عملیات مشترک متفقین بر ضد آلمان تسهیلاتی فراهم کند ، به بهانه وجود کارشناسان نظامی و فنی آلمانی در ایران و تقاضای اخراج آنها ، و نیز تبلیغات نازیسم ، بی آنکه مدارکی در دست داشته باشد ، در شهریور ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۲م ، در پی ارسال یادداشت هایی ، از شمال و جنوب به ایران حمله کردند . و چون در پی برپایی دولت و حاکمیت جدید و دوستانه تری در ایران بودند ، وضعی را به وجود آوردند که رضاشاه بر پایه خواست های متفقین در ۲۵ شهریور به نفع فرزند خود « محمد رضا » از سلطنت ایران کناره گیری کند و از کشور خارج شود . شگفت انگیز آن که ، ارتش او که به ظاهر برای دفاع از وطن سازمان داده شده بود ، هیچ عکس العملی نشان نداد .

محمد رضاشاه با قبول مشروطیت و قانون اساسی و وعده رسیدگی به تعدی های گذشته ، پادشاهی خود را با توافق متفقین آغاز کرد و کابینه محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) عهده دار استقرار موقعیت جدید حکومتی در ایران شد .

پس از پایان عمر مجلس سیزدهم ، که نمایندگان به شیوه های دیکتاتوری سابق انتخاب شده بودند زمان انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی فرارسید و با آن که کشور در اشغال قوای بیگانه بود و قدرت های خارجی و عوامل داخلی آنها توان دخالت در انتخابات را داشتند ، تنها شخصیت برجسته سیاسی که از دوران مشروطیت باقی ماند و به خوشنامی و پاکدامنی و مخالفت با استبداد و دیکتاتوری رضاخانی شهره بود ، دکتر محمد مصدق بود که نماینده اول مردم تهران شد . این انتخاب ، در سیاست ایران آن روزگار ، به منظور گزینش زمامدار ملی برای احقاق حقوق عمومی و استقلال و دموکراسی بود .

دکتر مصدق در همان آغاز مجلس با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی که از عوامل اصلی کودتای ۱۲۹۹ ش بود ، مخالفت کرد و این امر حاکی از مخالفت با سلطنت رضاشاه هم بود و با آن که مجلس به نمایندگی سید ضیاء

رای داد ، اما دکتر مصدق به مثابه نماد مخالفت با دیکتاتوری وابسته رضاخانی شناخته تر می شد . او در مخالفت با دکتر میلسپو ، مستشار آمریکایی و اختیارات او در قانون گذاری و مخالفت با کمیسیون سه جانبه و تشریح « سیاست موازنه منفی » و طرح قانون تحریم امتیاز نفت ، راه سلطه هر دو قدرت شمالی و جنوبی را در امور سیاسی و اقتصادی ایران بست و به رغم کارشکنی های حزب توده ، که کانون تبلیغاتی شوروی بود و گروه های متعدد وابسته به سیاست های غربی ، درباره تخلیه آذربایجان و برقراری آرامش در کردستان و حفاظت از نفت شمال ، دکتر مصدق توان خود را در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور نشان داد و در مخالفت با مفسدان و تبهکاران و محتکران و مخالفان قانون ، شجاعت و کاردانی خود را آشکار کرد ، به گونه ای که فزون بر راهنمایی چند نماینده مجلس پانزدهم خاصه ، در مخالفت با قرارداد الحاقی گس - گلشایان در کابینه ساعد در آستانه انتخابات دوره شانزدهم (مهر ۱۳۲۸) با تشکیل «جبهه ملی ایران» حرکت جدید و کم و بیش سازمان یافته ای را برای پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور ، حفظ آزادی و مردم سالاری و برپایی نظام مبتنی بر قانون و عدالت پدید آورد . این جبهه که پس از شناخته شدن ماهیت حزب توده

(وابستگی به شوروی ، موافقت با جدایی آذربایجان از ایران ، دفاع از دادن امتیاز نفت شمال به شوروی و راهپیمایی در تهران با حمایت قشون سرخ و خواسته های کافتارادزه) و فرماسونری و وابستگان سیاست های غربی در جامعه مشروعیات سیاسی و ملی داشت ، با پشتیبانی عالمان دینی ، به ویژه آیت الله کاشانی ، محبوبیت تاریخی پیدا کرد و دکتر مصدق رهبر جبهه ملی ایران و نماینده مجلس شانزدهم در مخالفت باتصمیمات مجلس مؤسسان دوم ، حراست از آزادی و حقوق مردم را گوشزد کرد و در مخالفت با کابینه رزم آرا (تیر ۱۳۲۹ش) کوشش های شبه کودتایی نظام سلطنتی را برملا ساخت و با صدور اعلامیه هایی به نام «جبهه ملی ایران» با طرح ماده واحده رزم آرا که به نوعی همان نقشه کمیسیون سه جانبه بود ، به مخالفت برخاست و سرانجام با فرارسیدن زمان مناسب با کمک همکاران پارلمانی خود و اعضای رهبری جبهه ملی ایران طرح ملی کردن صنعت نفت را پیش کشید و به رغم دسیسه های گوناگون دشمنان خارجی و عوامل داخلی آنها ، سرانجام ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور ، در مجلس شورای ملی (۱۲۴ اسفند) و مجلس سنا (۱۲۹ اسفند ۱۳۲۹ش) به شرح زیر توسط فراکسیون وطن (جبهه ملی (پیشنهاد کرد و به تصویب رسید :

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی امضاءکنندگان ذیل پیشنهاد می نمایم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور وبدون استثنا ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد» (روحانی، ۱۳۵۲، ص ۱۰۹).

در فروردین ۱۳۳۰ ش، بحث درباره نخست وزیری در ایران ، در مجلس و دربار و کانون های مختلف کشور مطرح شد و به رغم دسیسه های شاه و درباریان و سیاستگران طرفدار غرب و پاره ای کارشکنی های حزب توده ، دکتر مصدق با حفظ موقعیت جبهه ملی (در برابر انواع نیرنگ های سیاسی) ونیز به منظور دفاع از حرکت های مردم در احقاق حقوق ملی خود ، هوشیاری خود را همواره نشان داد و خواست های خود و جبهه ملی را ، که بر دو پایه قرار داشت ، به شرح زیر اعلام کرد :

سیاست داخلی

۱. اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر کشور بر طبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخ نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ و تخصیص عوائد حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری ها.

سیاست خارجی

سیاستی مبتنی بر منشور ملل متحد و تقویت این سازمان بین المللی و

دوستی با کلیه دول و احترام متقابل نسبت به همه ملل .

این برنامه با ۹۹ رأی موافق از ۱۰۲ رأی به تصویب رسید و در همان سال

باتعین هیئت مدیره موقت شرکت نفت ، قانون خلع ید در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰

ش اجرا شد و از آن زمان ، به سبب هماهنگی و همکاری های کارگران

زحمتکش و نفت کاران خوزستان ، آن روز تاریخی « روز کارگران ایران »

نامیده شد .

۴. زمامداری دکتر محمد مصدق

پس از استعفای حسین علاء (جانشین رزم آرا)، در ششم اردیبهشت

۱۳۳۰ش ، دربار و عوامل بریتانیا ، به تصور این که اگر به دکتر مصدق

پیشنهاد نخست وزیری شود ، نمی پذیرد و در آن صورت سید ضیاءالدین

طباطبایی به نخست وزیری شود ، نمی پذیرد و در آن صورت سیدضیاءالدین

طباطبایی به نخست وزیری برگزیده می شود ، مقام نخست وزیری را به او

تکلیف کردند اما این پیشنهاد با هوشمندی دکتر مصدق و قبول آن ، به شرط تصویب قانون طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت (قانون خلع ید) ، نقشه دشمنان را نقش بر آب کرد و با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر آن روز ایران ، مجلس شورای ملی در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ش و مجلس سنا در دهم همان ماه ، قانون مزبور را تصویب و دو روز پس از آن دکتر مصدق کابینه خود را به مجلس معرفی کرد .

دولت انگلیس ، که منافع استعماری خود را از دست داده بود ، به دیوان بین المللی لاهه شکایت کرد و دکتر مصدق ، نظر به این که رأی این دیوان را فقط در رسیدگی اختلافات میان دولت ها معتبر می دانست و دعوی مطرح شده را میان یک دولت و یک شرکت خارجی می دانست ، بر عدم صلاحیت دادگاه لاهه تأکید کرد و آرای صادر شده از آن را فاقد ارزش دانست و دولت انگلستان به بهانه سرپیچی دولت ایران ، به شورای امنیت شکایت کرد .

اما دکتر مصدق ، در روزهای ۲۲ - ۲۴ مهر ۱۳۳۰ ش شخصاً در شورای امنیت حاضر شد و از حقوق ملت ایران دفاع کرد ، به گونه ای که شورای مزبورتا صدور نظر نهایی دیوان بین المللی لاهه درباره صلاحیت خود ، موضوع دعوا را مسکوت گذاشت و سرانجام در ۳۱ تیر ۱۳۳۱ش دادگاه لاهه به

عدم صلاحیت خود رأی داد، در نتیجه ایران نه تنها در آن دادگاه بین المللی بلکه در شورای امنیت نیز پیروز شد .

دکتر مصدق در بهمن ۱۳۳۰ش کنسولگری های انگلیس و شعبه های شورای فرهنگی بریتانیا را ، که به گونه ای کانون ضد نهضت ملی ایران بودند ، تعطیل کرد . انتخابات دوره هفدهم را ، با همه کارشکنی های دربار و ارتش ، با تمام قدرت برگزار کرد و مجلس هفدهم مجلس شوراکار خود را آغاز کرد و نمایندگان ، پس از استعفای دکتر مصدق بار دیگر به نخست وزیری او رأی دادند . نخست وزیر پرتوان و پیروزمند آن روزهای تاریخی ، برای جلوگیری از فتنه های بیگانگان و آشوب های دربار و نظامیان وابسته ، پذیرش نخست وزیری را مشروط به داشتن سمت وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا دانست و چون شاه با این پیشنهاد موافق نبود ، دکتر مصدق طی نامه ای در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ش استعفا کرد. پس از استعفای او گردانندگان لژ پهلوی و وابستگان کانون های امپریالیستی انگلیس و امریکا ، احمد قوام السلطنه را برپایه نامه شاه مأمور تشکیل کابینه کردند .

ملت ایران خاصه بازاریان و کاسبان و دانشجویان و جوانان و روشنفکران ، به ویژه پس از اعلامیه تند قوام السلطنه ، عکس العمل نشان دادند و درهم

صدایی با احزاب و رهبران نهضت ملی ایران و اعلامیه آیت الله کاشانی ، در تهران و شهرستان ها قیام کردند . در سی ام تیرماه با تظاهرات گسترده که در آن میهن دوستان و آزادیخواهانی شهید و مجروح شدند ، نه تنها قوام السلطنه را مجبور به استعفا کردند ، بلکه درسی و یکم همان ماه دکتر مصدق را به مقام نخست وزیری و وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا رساندند . دکتر مصدق پس از معرفی مجدد کابینه به مجلس و تقاضای اختیارات ، اصلاحات خود را در نظام «اقتصاد بدون نفت» ، با انتشار «قرضه ملی» و صرفه جویی های مالی و جلوگیری از اسراف کاری های دیوانی آغاز کرد. با اجرای قانون تعلیمات اجباری و بررسی مسائل فرهنگی و دانشگاهی ، تغییرات در امور کشاورزی ، پویا کردن نظام دادگستری و ادارات وابسته به آن ، نظم امور مالیاتی ، تأمین مسکن و ساختن شهرک های زیبا با خانه های ارزان قیمت (یوسف آباد ، نازی آباد و نارمک در تهران) و همچنین تبدیل نام وزارت جنگ به وزارت دفاع ملی و جز اینها چهره جامعه ایران را دگرگون کرد . با آن که کشور در محاصره اقتصادی بود و انگلیسی ها از فروش نفت ایران جلوگیری می کردند و امریکا با کار شکنی های خود ، به رغم ادعاهایش در مساعدت به جهان سوم ، از رساندن کمک به دولت ایران خودداری می کرد و

روسیه شوروی هم از پرداختن قروض خود به بهانه های مختلف طفره می رفت و حتی از فروش نفت به کشورهای اقمار خود ممانعت می کرد ، اما هیچ یک از این مسائل ، دولت ملی را از پای در نیاورد .

استمرار حکومت قانونی و مردم سالار دکتر مصدق برای هیچ یک از سه ابرقدرت آن روزگار پذیرفتنی نبود . طرفداران موازنه مثبت ، در جناح راست ، هیئت حاکمه و ارتش نهاد سلطنت و در جناح چپ حزب توده و سازمان های وابسته به آن ، پس از دسیسه های متعدد در مدت دو سال و چهارماه حکومت ملی ، سرانجام با برپایی حادثه هایی چون ۲۳ تیر ۱۳۳۰ش ، ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ش ، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ش و نیز با راه انداختن کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش ، محبوب ترین دولت ملی عصر مشروطیت ایران را برانداختند و دکتر مصدق را به مثابه گناهکار به دادگاه فرمایشی شاه مخلوع بودند و آن مرد بزرگ تاریخ ایران ، در آن مکان که «بودن یا نبودن» بنیادی ترین دلهره محکومان است ، آگاهانه و دلیرانه «فصل الخطاب» حرکت های اصیل خود را بیان کرد :

«تنها گناه و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین

امپراتوری جهان را از این مملکت برچیدم . حیات من و مال من و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون ها ایرانی و نسل های متوالی این ملت کوچک ترین ارزشی ندارد و از آن چه برایم پیش آمد ، هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده ام . عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان می رسد ولی آنچه می ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است «(بزرگمهر ، ۱۳۶۹، ص ۷۷۸-۷۷۹).

۵. ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد

فقدان تشکیلات منسجم سیاسی در بسیج مردم و هماهنگی جریان های ضد ملی درباری - نظامی و فراماسونی و توده ای و هم سویی بیگانگان (انگلیس و امریکا و شوروی) در از میان برداشتن حکومت ملی در ایران و عوامل دیگر (ارتجاع و ناآگاهی و ترس از آینده کشور) کودتای از پیش تنظیم شده سازمان اطلاعات مرکزی امریکا، را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش به پیروزی رساند و دولت وابسته نیمه نظامی سرلشکر بازنشسته ارتش ، فضل الله زاهدی را ، که دیگر «سپهد» نامیده می شد ، جانشین دولت ملی دکتر مصدق کرد . احزاب

ملی را غیرقانونی اعلام کردند و بسیاری از آزادیخواهان را در دادگاه های «فرمایشی» به اعدام و زندان محکوم کردند که برخی از آنها با نوشتن «ندامت نامه» های صوری آزاد شدند و برخی دیگر به خدمت دولت کودتا درآمدند و گروهی نیز از کشور فرار کردند و در خارج از کشور سکنی گزیدند. در شانزدهم آذر ۱۳۳۲ به دانشگاه تهران هجوم بردند و چند دانشجوی آزادیخواه را به شهادت رساندند. بخشی از بازار تهران به دلیل دفاع از حکومت دکتر مصدق تخریب شد و مبارزان آن سنگر سنتی، به زندان افتادند یا به شهرهای دوردست تبعید شدند. دست آوردهای ملی کردن نفت با انعقاد قرارداد جدید نفتی با هشت شرکت بزرگ نفتی (کنسرسيوم) در عمل پایمال شد و شاه وابستگی خود را به امپریالیسم آمریکا بیش از پیش به اثبات رساند به گونه ای که ایران به صورت یکی از نیرومندترین پایگاه های آمریکا درآمد. از سال ۱۳۳۵ ش؛ که سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) با همکاری سازمان های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا (سیا) و اسرائیل (موساد و شین بت) ایجاد شد، فعالیت جنبش های ملی و استقلال طلبانه و مترقی اسلامی محدود شد. «نهضت ملی» ایران پس از به شهادت رسیدن شخصیت هایی چون دکتر حسین فاطمی و به زندان افتادن تنی چند از وزیران حکومت ملی و نمایندگان

طرفدار دکتر مصدق و دیگر مبارزان استقلال طلب و آزادیخواه ، از «مقاومت» باز نایستاد و بعضی از استادان دانشگاه چون مهندس بزرگان، دکتر یدالله سبحانی و... عالمان دینی چون آیت الله طالقانی ، آیت الله حاج آقا رضا زنجانی ، آیت الله حاج سید ابوالفضل زنجانی ، نهضت مقاومت ملی ایران را سازمان دهی کردند و در هماهنگی با احزاب ملی ، و شخصیت های برجسته طرفدار دکتر مصدق ، در برابر اقدامات رژیم کودتا مانند قرارداد نفت ، کشتار آزادیخواهان ، برگزاری انتخابات نادرست به مخالفت برخاستند و تا آغاز حرکت های جدید سیاسی ، مانع پدید آمدن انقطاع مبارزاتی در ایران شدند . تشکیل احزاب تصنعی «مردم» و «ملیون» برنامه های به اصطلاح «مبارزه با فساد» و «اصلاحات اراضی» و وعده «انتخابات آزاد» هم نتوانست خاطره دوران کوتاه مدت حکومت ملی را از میان ببرد . سرانجام در زمان نخست وزیری دکتر علی امینی ، مبارزان گذشته در سی ام تیر ۱۳۳۹ ش حیات دیگری در جبهه ملی ایران پدید آوردند . و در بیست و هفتم اردیبهشت ۱۳۴۰ جمعیت نهضت آزادی ایران ایجاد شد و هنگامی که برخی از رهبران احزاب ملی و معتقدان راستین جبهه و دکتر مصدق در زندان بودند ، هم زمان با شروع انتخابات دوره بیست و یکم مجلس ، برخی از رهبران

جبهه با دستگاه حکومتی «مذاکراتی» کردند که مغایر با هدف های «جبهه» بود .

از طرف دیگر در چگونگی جبهه و نحوه فعالیت های آن با وجود احزاب و

سازمان های گوناگون (حزب ایران - حزب ملت ایران ، حزب مردم ایران،

حزب زحمتکشان ملت ایران «نیروی سوم»، جامعه اصناف و پیشه وران ،

سازمان دانشجویان) اختلاف نظرهایی بروز کرد که سرانجام جبهه ملی دوم با

شیوه هایی که برگزیده بود ، نتوانست به حیات سیاسی - تشکیلاتی خود

ادامه دهد و منحل شد و جبهه ملی سوم نیز به دلیل وجود اختناق و در زندان

بودن رهبران برجسته آن تشکیل نشد و در برابر ناپهنجاری های حکومت

کودتا و نظام وابسته ، جامعه شیوه های دیگر مبارزاتی در پیش گرفت .

۶. قیام پانزدهم خرداد یا «عطف تاریخی»

با انتخاب جان کندی ، نامزد حزب دموکرات ، به ریاست جمهوری آمریکا،

از سال ۱۳۳۸ ش وعده هایی برای دگرگونی در اوضاع سیاسی و اقتصادی

ایران داده شد و در این مورد دکتر امینی و شاه باهم اختلاف نظر داشتند .

شاه به آمریکا رفت و پس از گفت و گو با کندی ، با «قدرت تضمین شده» به

ایران بازگشت و پس از چند صبحی در ماه تیر ۱۳۴۱ ش به جای دکتر امینی ، یکی از مهره های مورد اطمینان خود (امیر اسدالله علم) را به نخست وزیری برگزید. نخستین حرکت جدید مخالفت مردم با لایحه « انجمن های ایالتی و ولایتی » بود که در هیئت دولت تصویب شده بود و پاره ای از اصول آن چون الغای شرط مسلمان بودن و مرد بودن (برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان) و الغای سوگند به کلام الله مجید ، که مقدمه اقدامات ضد ملی و غیر اسلامی بود ، با روشنگری عالمان دینی که در میان آنان شخصیت آیت الله حاج آقا روح الله خمینی برجستگی خاصی داشت ، و مبارزات مردمی لایحه مزبور لغو گردید . اما شاه در دی ۱۳۴۱ اش اصول ششگانه انقلاب سفید را مطرح کرد و برای ترقی و آزادیخواه نشان دادن چهره حکومتی ایران ، خواستار «رفراندوم» شد که با مخالفت علما و آیت الله العظمی خمینی روبه رو گردید و در پی دستگیری ها و کشتن ها و تبعیدها، سرانجام در ششم بهمن ۱۳۴۱ ش همه پرسى یا « رفراندوم » انجام شد و طبق خواست حکومت ، چنین وانمود شد که مردم به آن رأى مثبت دادند و دولت های آمریکا و انگلیس و حتی اتحاد جماهیر شوروی ، این دست آورد شاهانه را تبریک گفتند .

مخالفت مردمی و روشنگری های آیت الله العظمی خمینی از آغاز سال ۱۳۴۲ ش شدت یافت و حملات قوای نظامی با لباس مبدل ، نیز به مدرسه های علمیه (فیضیه قم و طالبیه تبریز) و دانشگاه تهران و... فزونی گرفت و با فرارسیدن ماه محرم ، تقابل دو جریان ، بیش از پیش آشکار شد .

پس فردای روزی که آیت الله العظمی خمینی در فیضیه به مناسبت عصر عاشورا سخنرانی کرد ، او را دستگیر کردند در روز ۱۲ محرم برابر با پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ تظاهرات وسیعی به همین مناسبت در سراسر ایران برپا شد مردم (دانشجویان ، روشنفکران ، طلاب ، بازاریان، کسبه و...) برضد شاه و رژیم و اصلاحات آمریکایی «همکاری های دولت دست نشانده با اسرائیل» شعارهای تندی دادند که منجر به قتل و جرح و حبس گروهی از آنان شد .

با آن که در فروردین ۱۳۴۳ ش آیت الله العظمی خمینی از زندان آزاد شد و به قم بازگشت اما در مرداد همان سال که نخست وزیر وقت ، حسنعلی منصور ، قانون مصونیت قضایی نظامیان آمریکایی را به مجلس داد ، دوباره نهضت ، به دلیل ضد استقلال بودن این مصوبه (=کاپیتولاسیون)، اوج گرفت و شاه تنها چاره را در تبعید آیت الله العظمی خمینی ، که آن زمان به صورت رهبر بلامنازع جنبش ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی ملت ایران درآمده بود ،

می دانست از این رو دستور داد او را در شب ۱۳ آبان بازداشت و به ترکیه تبعید کردند .

۷. از نهضت اسلامی تا انقلاب

از سال های پس از ۱۳۳۹ ش مبارزات مردم ایران با شعار استقلال ، آزادی

و عدالت خواهی ، به دور از اندیشه های غربی و نظام دست نشانده محمد رضا

شاه بر بنیاد فرهنگ ملی و آرمان های اسلامی تبلور یافت .

متفکران سیاسی و اجتماعی این دوران در داخل و خارج از کشور ، بی آن

که تسلیم امواج اندیشه ها و ایدئولوژی های غربی شوند ، کوشش کردند تا

با استعانت از تعالیم اسلامی و آزمون های تاریخی ملت ایران ، راهی به سوی

سعادت و آزادی خود بیابند . در این حرکت ، اسلام به مثابه اجابت کننده

همه خواست ها و نیازهای ملی جامعه تجلی یافت و به دلیل وجود اختناق در

کشور و ممنوع بودن فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی ، مساجد و کانون

های دینی پناهگاه مردمی شد که برای استقلال و آزادی و پیدا کردن هویت و

وحدت اجتماعی و عدالت گم شده تاریخی خود حرکت می کردند . پانزدهم

خرداد ۱۳۴۲ ش روز بیداری وجدان دینی و ملی جامعه در پیکارهای ایرانیان

به شمار آمد و به دنبال آن مردم مسلمان و به پا خاسته ایران با نثار خون

خودنبرد را تا واژگونی نظام استبدادی سلطنت وابسته به بیگانه و استقرار نظام مبتنی بر عدل ادامه دادند .

انقلاب اسلامی ملت ایران ، حرکت تکامل یافته ای بود که طی سالیان دراز

در برخورد جامعه ایران با استعمار غربی پدید آمده بود . دوران نخست

وزیری امیر عباس هویدا را می توان دوره آغاز حرکات انقلابی به شمار آورد

. سرکوب مردم ، اعدام مبارزان و آزادیخواهان ، غارت منابع نفتی و خرید

سلاح های پیشرفته آمریکایی و انگلیسی ، نقش ژاندارمی ایران در خلیج

فارس ، خروج انگلیسی ها از خلیج فارس و جداسازی بحرین از ایران بر پایه

خواست های نو استعماری و دستگیری معترضان اینجاقدام ضد میهنی ، جشن

های میان تهی تبلیغاتی (جشن ۲۵ سال سلطنت در سال ۱۳۴۵ ش ، جشن

تاجگذاری در سال ۱۳۴۶ ش و جشن تولد افراد خانواده سلطنت ، تبدیل نظام

مشروطه به نظام دیکتاتوری ، سوق دادن نظام به سمت استبداد مطلق سلطنتی

، ایجاد تغییرات مجدد در قانون اساسی تغیر یافته پیشین ، و نیابت سلطنت

فرح پهلوی ، تأسیس حزب واحد (رستاخیز) و ممنوعیت هر نوع حزب و

تجمع سیاسی ، بی ارزش کردن هویت انسانی و ملی و دینی افراد و جماعت

های مختلف ، توسعه تملق گرایی و چاپلوسی خاصه در بخش های حاکمه ،

فراهم آوردن رفاه و شرایط خوش گذرانی های غیر اخلاقی در گروه هایی از جامعه شهر نشین و توسعه فقر در روستاها و حومه شهرها و پدید آمدن مهاجرت های ناسالم به شهرهای بزرگ و ایجاد مشاغل کاذب و فسادانگیز و بالاخره تغییر تقویم هجری شمسی به تقویم ساختگی شاهنشاهی ، شرایطی را به وجود آورد که همه گروه ها و بخش های جامعه بزرگ ایران ، از نظام حاکم کینه به دل گرفتند و خواستار دگرگونی در ساختار نظام استبدادی سلطنت وابسته شدند .

از سال ۱۳۵۶ ش بدین سو ، نهضت ریشه دار پدید آمده ، تحول دیگری پیدا کرد . با روی کار آمدن حزب دموکرات در آمریکا و ریاست جمهوری جیمی کارتر، در پی رسوایی جنگ ویتنام ، ایجاد فضاهای باز سیاسی در کشورهای زیر سلطه آمریکا، شاه را بر آن داشت که در برابر نهضت خروشان جامعه وضعی را پدید آورد که با تقلیل نفرت مردمی ، شاید آرامش گذشته را بازیابد ، اما دیگر بسیار دیر بود درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی و برگزاری مراسم ترحیم او ، مقابله در برابر مقاله نابخردانه و توهین آمیزی که در روزنامه اطلاعات با امضای احمد رشیدی مطلق چاپ شد و واکنش های مردمی علیه آن در سراسر ایران ، قیام نوزدهم دی ماه قم ، قیام بیست ونهم

بهمن تبریز به مناسبت چهل شهدای قم ، قیام های مردم شهرستان ها به مناسبت چهل شهیدان تبریز، حادثه های خونین جهرم ، کازرون و یزد و برپایی مراسم تعزیت و تسلیت در دیگر شهرهای ایران ، رویدادهای خونین اصفهان و شیراز و مشهد و رفسنجان و همدان و تهران ، واقعه دلخراش سینما رکس آبادان ، رویداد مسجد کرمان و ده ها حادثه دیگر که برخی از آنها هر روز و شب در روزنامه ها به چاپ می رسید و رادیو ها آن را پخش می کردند ، خاصه اعلامیه های آیت الله العظمی خمینی و مراجع دیگر و نیز اعلامیه ها و خبرنامه های احزاب و گروه های ملی و آزادیخواه نهضت را به انقلاب تبدیل کرد .

برکناری آموزگار که پس از هویدا نخست وزیر شده بود و روی کارآوردن شریف امامی با سیاست های نرمش و اسلام نمایی (تغییر تاریخ شاهنشاهی به هجری شمسی) و طرح دولت آشتی ملی نیز کاری انجام نداد و تظاهرات مردم پس از نماز عید فطر و راهپیمایی ۱۶ شهریور و بالاخره قیام خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ ش (جمعه خونین) همه برنامه های حکومت را باطل کرد و آیت الله العظمی خمینی به گونه رهبر و پیشوای نهضت و «امام» انقلاب در سراسر جهان شناخته شد .

۸. از رهبری امام در پاریس تا پیروزی انقلاب

پس از ایجاد محدودیت برای بازگشت امام خمینی از عراق به ایران نخست ایشان ، تصمیم گرفتند به کویت بروند ، اما به دلیل مخالفت دولت آن کشور ، پاریس را برای اقامت در نظر گرفتند . رهبر انقلاب ایران در دهکده ای نزدیک پایتخت کشور فرانسه ، به نام نوفل لوشاتو ، رحل اقامت افکندند . آن روستای گمنام پس از چند روز ، با ورود ایرانیان انقلابی و دانشجویان و روحانیون کشور ، به صورت «ستاد انقلاب» و «فرماندهی» مبارزه بر ضد نظام وابسته پهلوی در آمد . اعصاب های مردمی در ایران ادامه یافت . در روز سیزدهم آبان (سالروز تبعید امام به ترکیه) دانش آموزان و دانشجویان تظاهرات گسترده ای برپا داشتند که منجر به زخمی شدن و به شهادت رسیدن چند تن گردید . در همین روز تعدادی از نظامیان به مردم پیوستند که این عمل بر « حقانیت » مبارزه صحنه گذاشت و سبب برکناری دولت شریف امامی شد . بعد از دولت شریف امامی جکابینه نظامی سپهد از هاری تشکیل شد

. دولت جدید با دادن وعده از یک سو و ادامه خشونت از سوی دیگر قصد فریب مردم را داشت که با فرارسیدن ماه محرم و اعلامیه امام در استمرار مبارزه آشتی ناپذیر و حماسه آفرینی مردم و سرانجام راهپیمایی های پرشور تاسوعا و عاشورا که به مثابه « رفراندوم ملی » بود ، نقشه های نظام سلطنتی را ، یکی پس از دیگری نقش بر آب کرد و هماهنگ با استقلال و آزادی ، شکل نظام آینده کشور ، آشکار گردید .

در ۱۵ دی ۱۳۵۷ ش آخرین نقشه رژیم شاه ، که نخست وزیری دکتر شاپور بختیار ، پس از برکناری سپهبد ازهری بود ، اجرا شد . دکتر بختیار که تا آخرین روزها در « جبهه ملی ایران » عضویت و فعالیت داشت ، تمامی تلاش خود را در بقای سلطنت و ممانعت از تحقق نظام جدید جمهوری به کار برد ، اما بی نتیجه بود . ولی بلافاصله گروه هایی از مبارزان ملی از او روی گرداندند و به انقلاب پیوستند و وی از جبهه ملی اخراج شد . با تشکیل شورای انقلاب در ۲۳ دی ماه و خروج شاه از ایران در ۲۶ دی ماه ، به رغم ممانعت های گوناگون برای ورود امام سرانجام در ۱۲ بهمن ، امام خمینی همراه با تعدادی از یاران و مبارزان انقلابی ، به وطن بازگشتند و مردم ایران به نحو بی سابقه ای از او استقبال کردند . در ۱۵ بهمن مهندس مهدی

بازرگان به نخست وزیری برگزیده شد و مأمور تشکیل نخستین دولت انقلابی گردید پافشاری های دکتر بختیار و گروهی از ارتشیان تا روز ۲۱ بهمن ادامه پیدا کرد . مقررات رفت و آمد در حکومت نظامی ، که در تمام مدت برقرار بود ، از آن روز از ساعت ۴ بعدازظهر برقرار شد و این امر نه تنها ، مردم را عصبانی کرد ، بلکه با صدور اعلامیه کوتاه امام در بی توجهی به حکومت نظامی و « خدعه و خلاف شرع » دانستن آن ، قیام مردم بارورتر گردید . به طوری که فردای آن روز ، با شکست حکومت نظامی و تسخیر پادگان های نظامی و کلانتری ها و اماکن دولتی ضد انقلاب ، ایران ، پس از سال ها مبارزه و مجاهده خونین ، به دست انقلابیان فتح شد .